



The Arab Conception of the Notion of “*al-thaqāfah*” (Culture) in Early Islamic Centuries

Dr. Hediye Taghavi

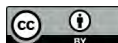
Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Email: h.taghavi@alzahra.ac.ir

Abstract

The term “*al-thaqāfah*” is defined as “culture” in Arabic dictionaries, texts, and contemporary intellectual discourse. This is a multilayered term, encompassing a wide range of elements such as knowledge and science, moral virtues and vices, customs and traditions, and patterns of social life. Because of its broad semantic scope, the word is regarded as a reflection of the intellectual landscape, social organization, and even level of civilization in a society. However, the historical background of this usage of the term “*al-thaqāfah*” in the Arabic language is rather brief. Evidence indicates that the term was not used in early Islamic centuries with its modern meaning of “culture”, but rather it underwent semantic transformation and evolution within its historical context. The present study relies on semantic analysis (a method that enables the reconstruction of word meanings through their contextual usage) in an attempt to explore and analyze the Arab conception of the word “*al-thaqāfah*” in early Islamic centuries, based on the Quran, literary texts, and historical resources. Findings indicate that the word “*al-thaqāfah*” was mainly associated with military contexts, referring to things such as physical combat, a metal tool for straightening spears, or military expertise. In contrast, words such as “*sunnat*” (tradition), “*āyīn*” (ritual practice) and “*dīn*” (religion) served the meanings associated with culture in that period. These words were suited to the social structure, belief system, and intellectual frameworks of the Arab society in that era. From the third century A.H. / ninth century A.D. onward, and at the same time as the expansion of civilization, transformations in people’s lifestyles, and the flourishing of sciences and knowledge, the word “*al-thaqāfah*” also underwent a semantic shift and took on meanings such as cleverness, skill, learning, and knowledge. This gradual process moved the word from its military connotations toward a cultural meaning. In the past century and a half, Arab modernist thinkers such as Ṭahā Ḥusayn have played a key role in solidifying and expanding the new usage of “*al-thaqāfah*” in the Arabic language by employing it consciously and purposefully in its modern cultural meaning.

Keywords: “*al-thaqāfah*”, culture, semantic transformation, *sunnat* (tradition), conception, Arabs of the early Islamic centuries





انگاره عرب از مفهوم «الثقافة» (فرهنگ) در قرون نخستین اسلامی

دکتر هدیه تقوی

دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

Email: h.taghavi@alzahra.ac.ir

چکیده

واژه «الثقافة» در قاموس‌ها، متون و ذهنیت معاصر عرب، به معنای «فرهنگ» به کار می‌رود؛ مفهومی چند لایه که عناصر متنوعی چون دانش و علم، فضایل و ردایل اخلاقی، آداب و رسوم و الگوهای زیست اجتماعی را در بر می‌گیرد. این واژه، به سبب دامنه معنایی گسترده‌اش، بازتابی از فضای فکری، شیوه زیست اجتماعی و حتی سطح مدنیت جوامع محسوب می‌شود. با این حال، پیشینه تاریخی چنین معنایی از «الثقافة» در زبان عربی چندان طولانی نیست. شواهد نشان می‌دهد که این واژه در قرون نخستین اسلامی حامل معنای امروزی فرهنگ نبوده، بلکه در بستر تاریخی، دچار تحول و تطور معنایی شده است. مقاله حاضر با تکیه بر روش معناشناسی — که امکان بازسازی معنای واژه‌ها را در بستر بافت‌های متنی فراهم می‌سازد — در پی آن است که انگاره عرب از واژه «الثقافة» را در قرون نخستین اسلامی، با استناد به قرآن، متون ادبی و منابع تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در قرون نخستین اسلامی، واژه «الثقافة» بیشتر در معانی نظامی به کار می‌رفته است؛ معانی نظیر زدوخورد، ابزار فلزی برای راست کردن نیزه، یا مهارت در جنگاوری. در مقابل، واژه‌هایی چون «سنت»، «آیین» و «دین» نقش واژگانی حامل معناهای مرتبط با فرهنگ را در آن دوره ایفا می‌کردند؛ واژگانی که متناسب با ساختار اجتماعی، نظام باورها، و فضای فکری جامعه عربی آن عصر بودند. از قرن سوم هجری به بعد و هم‌زمان با گسترش مدنیت، تحول در سبک زندگی و رونق گرفتن علوم و معارف، واژه «الثقافة» نیز دچار تغییر معنایی شد و در مفاهیمی نظیر زیرکی، مهارت، آموختن و دانایی به کار رفت. این روند تدریجی، واژه را از بار نظامی‌اش به‌سوی معنای فرهنگی سوق داد. در حدود یک‌ونیم قرن اخیر، متفکران نواندیش عربی چون طه حسین، با کاربرد آگاهانه و هدفمند واژه «الثقافة» در معنای امروزی فرهنگ، نقش مهمی در تثبیت و گسترش معنای جدید این واژه در زبان عربی ایفا کردند.

کلیدواژه‌ها: الثقافة، فرهنگ، تطور معنایی، سنت، انگاره، عرب قرون نخستین اسلامی.

مقدمه

مفهوم‌یابی واژه‌ها و تطور معنایی آن‌ها در بستر تاریخ متأثر از تصور معنایی مردم متناسب با فضای فکری مردمان زمانه است. واژه فرهنگ از جمله این واژه‌هاست که با توجه به اهمیت عناصر و دامنه معنایی آن در زیست اجتماعی و مدنی جوامع، از پیشینه تاریخی طولانی در زبان‌های مختلف برخوردار است. این مفهوم در قالب واژه فرهنگ در زبان فارسی، Culture در زبان انگلیسی و الثقافة در زبان عربی به کار می‌رود. اما الثقافة در زبان عربی (در معنای امروزی فرهنگ) از پیشینه تاریخی کمتری برخوردار است و این واژه در بستر تاریخی دچار تطور معنایی شده است.

الثقافة از ریشه ثقف گرفته شده است و در قاموس‌های معاصر با نوع اعراب‌گذاری آن چون؛ ثَقِفَ و ثَقْفُ، زیرکی، تیزهوشی در ادراک و فهم اشیاء،^۱ درک دقیق چیزی،^۲ ثَقَفَ، ثاقف، مُثاقفه، برتری و چیرگی در مهارت چیزی^۳ و الثَّقَافَة فرا گرفتن دانش، هنر و ادبیات،^۴ سرعت یادگیری،^۵ و مهارت و استادکاری به کار رفته است.^۶ برخی نیز آن را در مهارت و استادکاری در ساخت نیزه معنا کرده‌اند.^۷ اما این معانی در دوره‌های متأخر ایجاد شده است. بار معنایی الثقافة در قرون نخستین اسلامی بیشتر در بافت متن نظامی که برآیندی از انگاره و تصور عرب بوده، به کار می‌رفته است. معنایی و چگونگی تطور معنایی واژه الثقافة، به عنوان واژه کلیدی در زیست اجتماعی و مدنی که بازنمایی از روند حرکت جامعه عرب از زیست مبتنی بر ساختار اجتماعی قبیله‌ای که مفهوم فرهنگ را در چارچوب مفاهیمی چون؛ سنت، آیین و باورهای مختص خود جستجو کرده با معنای فرهنگ در واژه الثقافة که دامنه و گستره معنایی متناسب با زیست مدنی دارد، مورد بحث مقاله است. شاید در نگاه اول تغییر معنایی یک واژه چندان اهمیت نداشته باشد، اما تطور معنایی واژه الثقافة در معنای فرهنگ که نمادی از سطح فکر، نوع زیست اجتماعی جامعه عرب است، اهمیت دارد. این در حالی است که واژه فرهنگ در زبان‌های فارسی و انگلیسی از پیشینه تاریخی طولانی تری برخوردار بوده است.

۱. فراهیدی، العین، ۱۳۹/۹؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۳۵۷/۱؛ فراهیدی، العین، ۱۳۹/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۹/۹.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۷۳/۱.

۳. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمة رضا مهیار، ۲۰۸/۱.

۴. همو، ۲۰۸/۱.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ۲۰/۹؛ فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ۸۳/۲؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث والاثر، ۲۱۶/۲.

۶. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمة رضا مهیار، ۲۸۰/۱.

۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۳۵۷/۱.

فرهنگ در زبان فارسی در متون پهلوی چون؛ کتاب اندرزنامه خسرو قبادان و ریدکی،^۸ کارنامه اردشیر بابکان،^۹ اغلب به معنای تعلیم دادن فنون و مهارت‌ها،^{۱۰} یاد دادن رفتار و آداب معاشرت به کودکان و پرورش دادن آنان برای ورود به زیست اجتماعی و مدنی آمده است. این کوشش‌ها در فرهنگستان^{۱۱} صورت می‌گرفت. در باور ایرانیان فرهنگ خوب و بد پایه و اساس زیست شایست و یا ناشایست بود. بر اساس این دیدگاه، فرهنگ نیک اساس خوی و خلق نیک و فرهنگ بد اساس رواج ناشایست‌ها بود. چنین درکی از مفهوم فرهنگ در زبان فارسی کهن، ادراک جامعه از ضرورت وجود فرهنگ برای زیست اجتماعی و مدنی را نشان می‌دهد.

پیشینه واژه Culture (فرهنگ)، در زبان انگلیسی به تمدن‌های اولیه بشری در دوران کشاورزی مربوط می‌شد. این واژه با agriculture (کشاورزی) به معنای پرورش دادن و رشد یافتن ارتباط معنایی داشت. گفته شده سیسرو، خطیب روم باستان، نخستین کسی بود که از واژه Culture استفاده کرد. وی با استفاده از استعاره مفهومی واژه agriculture، به پرورش روح cultura animi در معنای فلسفی آن اشاره نمود.^{۱۲} پس از آن، واژه Culture در مفهومی فراتر از معنای فلسفی، به غلبه انسان بر بربریت گسترده معنایی یافت.^{۱۳}

چنانکه اشاره رفت، واژه الثقافة در زبان عربی تا سده‌های اخیر حتی معنایی نزدیک به مفهوم امروزی فرهنگ را نداشته و واژگان دیگری چنین مفهومی را حمل می‌کرده‌اند. بدین منظور، مقاله پیشرو با استفاده از روش معناشناسی، به معنایی واژه الثقافة در بافت متون تاریخی و ادبی می‌پردازد.

روش معناشناسی، ضمن شناسایی روابط معنایی واژه‌ها در بافت متن، انگاره گوینده را از مفهوم واژه نمایان می‌سازد.^{۱۴} چنین شناختی، گونه‌ای فعالیت ذهنی را توصیف می‌کند که در زبان، معنا، دستگاه‌های

۸. در این کتاب آمده است: «به هنگام به فرهنگستان دادم و به فرهنگ کردنم سخت شتافتند». جاماسب جی، خسرو قبادان و ریدکی، ۷۲.

۹. «چون به داد (سن) و هنگام فرهنگ رسید و به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ (تربیت) ایدون فرهنگ که اندر پارس نامی شد». فرهوشی، کارنامه اردشیر بابکان، ۱۱.

۱۰. «چون اردشیر به داد (سن) ۱۵ ساله رسید، آگاهی به اردوان آمد که پاپک را پسری هست که به فرهنگ و سواری فرهیخته و بایسته است». فرهوشی، کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳. در جای دیگر آمده است: «به یزدان یاری (یاری یزدان) به چوگان و سواری و نیواردشیر (بازی نرد) و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و آزموده بود». همو، ۱۳.

۱۱. فرهنگستان در متون ایران باستان مکانی قابل احترام، ارزشمند و محل تعلیم کودکان و شاهزادگان بوده است. اردوان پس از مناقشه اردشیر با فرزندانش «اردشیر را به آخور ستوران فرستاد و فرمود که نگر که روز و شب از نزدیک ستوران به نخچیر و چوگان و فرهنگستان نشوی». همو، ۱۹.

12. Velkley, "The Tension in the Beautiful: On Culture and Civilization in Rousseau and German Philosophy". 11-30.

13. Anderson Gittens, *The Value of Culture*, 23-24.

۱۴. صفوی، درآمدی بر معنی‌شناسی، ۹۹؛ ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، ۴.

مفهومی و حتی تعقل به کار می‌رود^{۱۵} و دانش و تجربه را به گونه‌ای نظام‌مند سامان‌دهی می‌کند.^{۱۶} از طرفی امکان معنایابی واژه را در ارتباط با دیگر واژه‌ها در بافت متن فراهم می‌آورد.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته همسو با موضوع، شامل مقالاتی چون «نگاهی به مفهوم فرهنگ» که واژه را از دیدگاه متفکران غربی و تحول در نظام فرهنگی بررسی کرده است.^{۱۷} مقاله «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر»،^{۱۸} و «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ‌های فارسی و نقد فرهنگ‌نویسان از یکدیگر تا بهار عجم» که با ریشه‌یابی مفهوم فرهنگ در زبان فارسی، تطور مفهومی آن را در فرهنگ‌های فارسی نشان داده است.^{۱۹} «مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی»،^{۲۰} «مفهوم فرهنگ در گفتمان‌های سیاست‌گذاری فرهنگی»^{۲۱} و «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم»^{۲۲} مقالات دیگری است که بحث فرهنگ را از جنبه‌های دیگر مورد بحث قرار داده‌اند.

در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی، متفکران برجسته عرب‌زبان آثاری ارزشمند به زبان عربی نگاشته‌اند که در آن‌ها تلاش شده است مفهومی مدرن و روزآمد از واژه «الثقافة» در معنای «فرهنگ» ارائه گردد. این آثار نه تنها در تکوین و گسترش معنای جدید «الثقافة» (فرهنگ) در جهان عرب مؤثر بوده‌اند، بلکه نقش مهمی در پیوند دادن این مفهوم با مقولاتی چون آموزش، هویت ملی و عقلانیت ایفا کرده‌اند. طه حسین، متفکر برجسته مصری، در کتاب مستقبل الثقافة فی مصر کوشید تا تعریفی نواز «الثقافة» به جامعه عربی عرضه کند. وی ضمن تأکید بر آموزش به عنوان یکی از ارکان اصلی فرهنگ، بر این باور بود که فرهنگ می‌تواند بنیان شکل‌گیری هویت ملی نیز باشد.^{۲۳}

15. Lakoff and Jahnson, *Metaphors we live by*, 11-12.

۱۶. مک دانیل، مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینی علی نودزی، ۲۸.

۱۷. یوسفیان، جواد. «نگاهی به مفهوم فرهنگ». رشد آموزش علوم اجتماعی، ش. ۲ (۱۳۶۸): ۲۱-۲۵.

۱۸. دهقانی، حمید و مجید مختاریان پور. «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر». مجله فرهنگ در دانشگاه اسلامی، ش. ۳ (۱۳۹۹): ۴۰۵-۴۲۰.

۱۹. خسروپور، سعید و عبدالله رادمد. «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ‌های فارسی و نقد فرهنگ‌نویسان از یکدیگر تا بهار عجم». دو فصلنامه تاریخ ادبیات، ش. ۱ (۱۴۰۲): ۱۶۵-۱۸۹.

۲۰. خواجوی، کاظم؛ غضنفری، علی و محمدرضا صلح‌جو. «مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی». مجله معرفت، سال سی و دو، ش. اول (۱۴۰۲): ۲۱-۳۱.

۲۱. سوزنچی، حسین و محمد پورکیانی. «مفهوم فرهنگ در گفتمان‌های سیاست‌گذاری فرهنگی». فصلنامه دین و سیاست فرهنگی، ش. ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۹۹): ۷۵-۷۹.

۲۲. آقایی، محمد رضا و نصراله نظری. «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم». نشریه قرآن و علم، ش. ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۲): ۷۹-۱۰۹.

۲۳. طه، حسین. *مستقبل الثقافة فی مصر*. قاهره: مطبعة المعارف و مکتبها مصر، ۱۹۳۸، ۹-۱۵۰.

علی عبدالرازق، دیگر متفکر نواندیش عرب در قرن بیستم، در کتاب الإسلام و أصول الحكم هرچند مستقیماً به تعریف «الثقافة» نپرداخته است، اما با طرح ایده تفکیک دین از سیاست، راه را برای بازشناسی فرهنگ به عنوان حوزه‌ای مستقل و متمایز از سیاست هموار ساخت.^{۲۴}

مالک بن نبی، اندیشمند الجزایری، در کتاب مشكلة الثقافة، نگاهی جامع به فرهنگ ارائه می‌دهد و آن را مجموعه‌ای از باورها، رفتارها، عادات و ساختارهای ذهنی یک ملت می‌داند؛ ساختاری که به باور او، میدان اصلی رویارویی میان استعمار و تلاش برای استقلال است.^{۲۵}

محمد عابد الجابری نیز در کتاب التراث والحداثة با نگاهی معرفت‌شناسانه و تاریخی به فرهنگ عربی-اسلامی پرداخت. وی با نقد فرهنگ سنتی، مفهومی نوین از «الثقافة» عرضه کرد که بر بازسازی فرهنگ بر پایه عقلانیت و درک انتقادی استوار بود.^{۲۶}

در کنار این آثار عربی، متفکران غربی نیز سهم قابل توجهی در نقد و تبیین مفهوم فرهنگ داشته‌اند. تری ایگلتون در کتاب *The Idea of Culture* (ایده فرهنگ)، تاریخچه‌ای انتقادی از تحول معنایی فرهنگ ارائه داد و اذعان داشت فرهنگ نه مفهومی ثابت، بلکه پدیده‌ای تاریخی، متغیر، و گاه متناقض است. او مفهوم فرهنگ را از زوایای مختلف فلسفی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی بررسی کرد و تلاش نمود آن را از سلطه تعاریف ایدئولوژیک آزاد سازد.^{۲۷} جیمز کلیفورد در کتاب *The Predicament of Culture* (دشواری فرهنگ) به نقد ساختارهای تولید دانش درباره فرهنگ در انسان‌شناسی غربی پرداخت و بر سیالیت و پویایی فرهنگ تأکید کرد.^{۲۸} همچنین مارشال سالینز در کتاب *Culture and Practical Reason* (فرهنگ و عقل عملی) با نقد نگاه اقتصادگرایانه، بر منطق درونی فرهنگ‌ها و پیچیدگی‌های خاص هر جامعه تأکید ورزید.^{۲۹} با وجود ارزشمندی آثار مذکور مقاله پیشرو ضمن بررسی تاریخچه معنای الثقافة، تطور معنایی آن را بررسی می‌کند.

۱- ثقّف به معنای درگیری و زدوخورد

الثقافة در قرآن به عنوان نخستین اثر مکتوب در دوره اسلامی به کار نرفته، اما واژه ثقّف به صورت جمع

۲۴. عبدالرازق، علی. الإسلام و اصول الحكم: بحث في الخلافة و الحكومة في الإسلام. قاهره: مطبعة مصر، ۱۹۲۵، ۲۱-۴۸.

۲۵. مالک بن نبی. مشكلة الثقافة. بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق، ۲۷-۴۱.

۲۶. جابری، محمد عابد. التراث والحداثة: دراسات ... و مناقشات. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیه، ۱۹۹۱م، ۲۳۹-۳۳۷.

27. Eagleton, Terry. *The Idea of Culture*. Oxford Blackwell Publishing, 2000, p. 30-120.

28. Clifford, James. *The Predicament of Culture: Twentieth-Century Ethnography, Literature, and Art*. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 1988, p. 120-200.

29. Sahlin, Marshall. *Culture and Practical Reason*. Publishing, the university of chicago press, 1978, p. 126-166.

«تَقْتُلُوهُمْ» دوبار و «تُقْفُوا» هم دوبار استفاده شده است. در آیه ۱۹۱ سوره بقره آمده است: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَآخِرُ جُوهِهِمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ».

در عبارت «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» واژه «تَقْتُلُوهُمْ» به معنای یافتن، پیدا کردن، و روبرو شدن با «اقتلوه» به معنای کشتن یا برخورد کردن در مواجهه با مشرکان آمده است. چنین مفهومی از واژه «تَقْتُلُوهُمْ» در آیه ۹۱ سوره نساء نیز تکرار شده است: «سَيَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذَلُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا». عبارت «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» نیز در بار معنایی نظامی و برای برخورد با مشرکان به کار رفته است.

واژه «تُقْفُوا» هم دوبار با همین مضمون در آیه ۱۱۲ آل عمران و ۶۱ احزاب با لحنی سرزنش‌آمیز آمده است: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبِأُيُغْضَبِ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ». عبارت «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا» به گروهی اشاره دارد که خداوند آنان را به خواری محکوم دانسته است. «تُقْفُوا» در ارتباط معنایی با «أَيْنَ» معنای یافتن، پیدا کردن و مواجهه شدن بر این نکته تأکید دارد که هر کجا یافت شوند، محکوم به خواری و ذلت هستند. در آیه ۶۱ سوره احزاب نیز همین معنا مد نظر بوده است: «مُلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْفُوا أَخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا». عبارت «مُلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْفُوا» خطاب سرزنش‌آمیز به گروهی است که خداوند آنان را در زمره لعنت‌شدگان قرار داده و جواز برخورد با آنان را به مسلمانان داده است. در عبارت «أَيْنَمَا تُقْفُوا» ارتباط معنایی میان «أَيْنَمَا» به معنای هر جا و «تُقْفُوا» به معنای یافتن و پیدا کردن برقرار کرده است. وقتی این عبارت با «أَخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا» آورده می‌شود، دستور العمل نظامی را در برخورد با «مُلْعُونِينَ» بیان می‌دارد.

واژه الثقافة و مشتقات آن در متون تاریخی و ادبی قرون نخستین اسلامی هم بیشتر با همین بار معنایی استفاده شده است. جاحظ در عبارت «وَأَمَّا بَعْضُ مَا يَكُونُ فِي طَرِيقِ الثَّقَافَةِ يَوْمَ الثَّقَافَةِ وَالبَصَرِ بالمشاولة»^{۳۰} دوبار واژه الثقافة را در ترکیبات «طَرِيقِ الثَّقَافَةِ» و «يَوْمِ الثَّقَافَةِ» به کار برده که معنای الثقافة را در بافت متن و در ارتباط معنایی با عبارت «وَالْبَصَرُ بالمشاولة» روشن می‌کند. «مشاولة» به معنای نبرد و جنگ با نیزه است.^{۳۱} مصحح کتاب هم آن را «مطاعنة بالرمح» یعنی دقت و هوشمندی در تیراندازی معنا

۳۰. جاحظ، الحيوان، ۶۵/۷.

۳۱. ابن منظور، لسان العرب، ۳۷۷/۱۱.

کرده است.^{۳۲} در این صورت، «طریق الثقافة» ناظر بر شیوه درگیری با نیزه و «یوم الثقافة» روز درگیری با نیزه است که اغلب توسط سواره نظام صورت می گرفته است.

الثقاف در معنای غلبه و پیروزی در جنگ از دیگر معانی آن است. در خصوص چگونگی ورود سپاهیان شام به مدینه در واقعه حرّه آمده است: «فإذا لقيت القوم، فإياك أن تمکنهم من أذنك، لا یکن إلا علی الوقاف، ثم الثقاف، ثم الانصراف».^{۳۳} عبارت «ثم الثقاف» در ارتباط با عبارات پس و پیش به معنای غلبه و پیروزی است؛ زیرا عبارات نخست بر برخورد بی وقفه سپاهیان شام اشاره دارد و عبارت «ثم الانصراف» پایان حمله نظامی را به مدینه پس از غلبه و پیروزی، اعلام کرده است.

۲- الثقافة به معنای ابزار نیزه کوب

واژه الثقافة به صورت مجزا یا ترکیب های اضافی در متون ادبی عرب؛ اشعار، خطابه ها، ضرب المثل ها و... -که علاوه بر وجاهت رسانه ای، بیانگر تفاخرات قومی- قبیله ای و مدح پهلوانان نیز بود- اغلب در بافت متن نظامی به کار رفته است. از مهم ترین معانی قبل و بعد از اسلام، ابزار آهنی یا چوبی برای راست و استوار کردن نیزه است. چنین انگاره ای معنایی از الثقاف در متون مختلف تاریخی و ادبی کاربرد فراوانی یافته است. چنانکه در متن «اللهم کما نحب و تحب، و لو کان غیر ذلک، إلا نقیمک کما یقام القدح فی الثقاف»، در عبارت «یقام القدح فی الثقاف» الثقاف به معنای ابزار نیزه کوب با قدح به معنای زدن،^{۳۴} به کار رفته که در ارتباط معنایی با همدیگر مفهوم عبارت را روشن می کند. در این صورت به معنای ضربه زدن به نیزه تا راست و استوار شود، آمده است.

همین عبارت در فرازی دیگر چنین آمده است: «الحمد لله الذی جعل فی أمة محمد، من یقیم و الیها إذا اعوج، کما یقام القدح فی الثقاف»^{۳۵} در این عبارت واژه «کما» نقش تشبیهی «یقام القدح فی الثقاف» را در متن مشخص می کند و عبارت به معنای هدایت یافتن در مسیر راستی بعد از انحراف و کجی آمده است.

استفاده ادبی از واژه الثقاف به صورت تشبیه و استعاره مکرر به کار رفته است. به گونه ای که در اواخر قرن اول هجری طی مناظره ای که کثیر عزه و احوص، از شعرای دوره اموی در حضور عمرو بن عبدالعزیز داشتند، چنین گفته شد:

۳۲. همو، ۶۵/۷.

۳۳. ابن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، ۱۳۹/۵.

۳۴. قرشی، قاموس قرآن، ۲۴۴/۶.

۳۵. داوودی، الأموال، ۲۰۰.

أَلَا إِنَّمَا يَكْفِي الْفَتَى بَعْدَ زِيغِهِ مِنْ الْأَوْدِ الْبَاقِي ثِقَافُ الْمَقْمُومِ^{۳۶}

ترکیب «ثقاف المقوم» به معنای هدایت در مسیر درست و راست، در مقابل واژه «زیغه» به معنی انحراف از حق،^{۳۷} انحراف از راستی و درستی به گزئی و ناراستی، مفهومی استعاری دارد.^{۳۸} در این صورت، «ثقاف المقوم» ناظر بر اصلاح مضامین اشعار از کجی و ناراستی به ثبات و استواری است. انگاره عرب از الثقاف به معنای ابزار راست کننده نیزه، باعث شده در اشعار از این واژه استفاده استعاری کنند. چنین برداشتی نه فقط در قرن اول هجری، بلکه در قرون بعد نیز دیده می شود. چنانکه در بیتی از مدحیه قائم بالله، خلیفه عباسی آمده است:

أَقَامَ ثِقَافَهُ الْإِسْلَامَ لَمَّا تَأَوَّدَ، إِذْ بِأَمْرِ اللَّهِ قَامَا^{۳۹}

اقام به معنای برپاداشتن،^{۴۰} و استقرار یافتن است^{۴۱} که در ترکیب با «ثقافه الاسلام» شاعر در معنای استعاری، خلیفه عباسی را برپادارنده و استوار کننده دین دانسته است. سید رضی، از عالمان شیعی دوره القائم بالله و القادر بالله، خلفای عباسی، همچنین استفاده‌ای از مفهوم الثقاف کرده است:

قَبْلِي سَقَاكَ أَبِي كُنُوسَ مَذْلَّةً وَلِتَشْرِبَنَّ بَيْدِي كُنُوسَ حَتُوفَ

ذَاكَ الثَّقَافَ يَقِيمُ كُلَّ مَمِيلٍ وَأَنَا الْجَرَّازُ أَقْدَ كُلِّ صَلِيفٍ^{۴۲}

در این بیت علاوه بر ترکیب «ذَاكَ الثَّقَافَ»، واژه‌های «مَمِيلٍ» (اسب تیزرو)،^{۴۳} «الجرّاز» (شمشیر برنده)،^{۴۴} و «صلیف» (متکبر)،^{۴۵} با «ذَاكَ الثَّقَافَ» به معنای استوار کننده، ارتباط معنایی دارند و نشان می دهند این بیت در بافت موقعیتی ناظر بر رویارویی برای استواری و ثبات دین آمده است. همین معنا در ابیاتی دیگر به کار برده است:

حَطَمْتُ صَعَادَهُمْ حَتَّى اسْتَقَامُوا، مَجَاوِزَهُ بِهِمْ حَدَّ الثَّقَافِ^{۴۶}

۳۶. «هان بدان که برای جوانمرد کافی است که او را پس از انحراف و گمراهی، هدایت و تأدیب کنند تا مؤدب و استوار شود». اصفهانی، الأغانی، ۱۷۷/۹.

۳۷. قرشی، قاموس قرآن، ۱۹۴/۴؛ طریخی، مجمع البحرین، ۱۰/۵.

۳۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۶۴/۲.

۳۹. اسلام را هنگامی که کج و منحرف شده بود، به امر خداوند استوار و محکم کرد». اصفهانی، خريدة القصر و جريدة العصر، ۱۲۹/۵.

۴۰. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۱۰۹/۱.

۴۱. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۷/۱۲.

۴۲. «پدرم پیش از من جام ذلت به توداد و تو با آن نیزه‌ای که هر کوی را راست می کند از دست من جام مرگ خواهی نوشید. من همچون شمشیر برنده‌ای هر دشمن سرسخت و لجوجی را از سر راه بر می دارم». شریف رضی، دیوان الشریف الرضی، ۱۲/۲.

۴۳. ممیل: واقع عن الجواد، پاورقی دیوان الشریف الرضی، ۱۲/۲.

۴۴. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۲۹۳/۱.

۴۵. پاورقی دیوان الشریف الرضی، ۱۲/۲.

۴۶. «تکبر و خودپسندی آن‌ها را درهم شکستم، تا جایی که دشمنان (از شدت حیرت) ساکت شدند، و ثبات و استواری آن‌ها شکسته شد». همو، ۱۴/۲.

جری الثقاف علی عوذ مقلقله ذودین من أود باد و من خطل^{۴۷}

«حدّ الثقاف» و «جری الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه‌ها «حطمت»، «صعادهم»، «مجاوزه» و «مقلقله» اهمیت دارند. در بیت نخست «حطمت» به معنای شکستن،^{۴۸} «صعاد»، بالا رفتن،^{۴۹} و «مجاوزه»، عبور کردن است.^{۵۰} «حدّ الثقاف» اشاره به درجه‌ای از راستی و استواری دارد که پس از شکستن و انحراف ایجاد شده است.

ترکیب «جری الثقاف»، «جری» به معنای روان شدن^{۵۱} و عبور کردن است.^{۵۲} «مقلقله» که از مقل گرفته شده یعنی پی‌درپی در آب فرو رفتن،^{۵۳} و «المقل»، درخت کندر با خاصیت درمانی هم هست.^{۵۴} در مصرع دوم، «ذودین» اشاره به کسی دارد که از حسب و نسب دفاع می‌کند.^{۵۵} «اود» چیز کج و خمیده،^{۵۶} و خطل کسی که در سخنان خود کلمات ناهنجار استفاده می‌کند، آمده است.^{۵۷} در این صورت، ترکیب «جری الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه‌های مذکور ناظر بر راستی و استواری سخن پس از کجی و انحراف است.

در موارد مذکور معنای واژه الثقاف در معنای حقیقی یا استعاری از مفهوم نظامی گرفته شده است. در مواردی نیز ترکیب «صناعه الثقاف» که ناظر بر صنعت اسلحه‌سازی و به‌خصوص نیزه‌سازی است، آمده است. در عبارات «و هیئته تشریح الأعضاء الباطنه و غیر ذلك مما یقصر عنه کثیر من منتحلی الصناعه، إلی حركه بدیعہ فی معالجه صناعه الثقاف و المجاوله بالحجفه و اللعب بالسيف و الأسنه و الخناجر المرفهه»،^{۵۸} محتوای متن ناظر بر توضیح سلاح‌هایی چون شمشیر و خنجر است و ترکیب «صناعه الثقاف» به معنای مهارت و فن درست کردن نیزه است.

۴۷. «اسب‌های سرکش استوار و آرام شدند و دو گروه از انحراف، کجی و خطا دور ماندند». همو، ۱۳۲/۲.

۴۸. فراهیدی، العین، ۱۷۵/۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۳۸/۱۲.

۴۹. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۸۴/۱.

۵۰. همو، ۲۸۷/۱.

۵۱. قرشی، قاموس قرآن، ۳۰/۳.

۵۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۳۹۳/۱.

۵۳. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۸۵۲/۱.

۵۴. فراهیدی، العین، ۱۷۵/۵.

۵۵. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۴۱۱/۱.

۵۶. همو، ۱۶۳/۱.

۵۷. فراهیدی، العین، ۲۱۷/۴.

۵۸. شنترینی، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ۸۶/۳.

۳- کاربرد ترکیبات الثقاف در مفهوم نظامی

ترکیب‌های معنایی الثقافه در قرون نخستین اسلامی، گستره معنایی آن را نشان می‌دهد. از ترکیب‌های پرکاربرد در نثر و نظم عربی «عَصَّ الثَّقَاف» است که بارها در پسا و پیشااسلامی استفاده شده است. چنانکه در معلقه عمرو بن کلثوم از شعرای پیشااسلامی آمده است:

إِذَا عَصَّ الثَّقَافُ بِهَا اِشْمَازَتْ وَوَلَّتْهُ عَشْوَزْنَه زَبُونَا^{۵۹}

«عَصَّ» به معنای فشردن، با دندان گاز گرفتن^{۶۰} و «الثَّقَاف» ابزار راست کردن نیزه است^{۶۱} که در ارتباط معنایی با عبارت «بِهَا اِشْمَازَتْ» به معنای رمیده شدن^{۶۲} اهمیت می‌یابد؛ زیرا مضمون الثقافه را در بافت متن مشخص می‌کند و نشان می‌دهد این بیت به شرح حمله و نبرد نظامی که در آن قدرت نیزه‌ها تعیین کننده بوده، پرداخته است. چنین انگاره معنایی توسط عبید بن ابرص از دیگر شاعران عرب پیشااسلامی استفاده شده است:

إِنَّا إِذَا عَصَّ الثَّقَا فَبِرَأْسِ صَعْدَتْنَا لَوِينَا^{۶۳}

«عَصَّ الثقاف» در این بیت همانند بیت قبلی معنایی نظامی دارد،^{۶۴} که نه تنها در اشعار، بلکه در ضرب‌المثل‌هایی چون؛ «دَرَدَبَ لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف» نیز دیده می‌شود. در عبارات «دَمَثَ لِنَفْسِكَ قَبْلَ التَّوَمِ مضطجعاً. دَرَدَبَ لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف، دَقُّوا بَيْنَهُمْ عَطَرَ مَنَشَمِ»،^{۶۵} «عَصَّه الثَّقَاف» به معنای ابزار نیزه‌کوب آمده؛ زیرا با کلمات «دَمَثَ» و «مَضْطَجِعاً» در عبارت قبلی ارتباط معنایی دارد. «دَمَثَ» یعنی جای نرم^{۶۶} و «مَضْطَجِعاً»، دراز کشیدن و استراحت کردن است.^{۶۷} در عبارت «دَرَدَبَ لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف»، «دَرَدَبَ»، دويدن از ترس بدون نگاه کردن به پس‌و‌پیش است.^{۶۸} وقتی این معانی در کنار هم قرار داده می‌شوند، نشان

۵۹. زمانی که (دشمنان) نیزه‌های راست و استوار ما را لمس کردند، با نفرت و زبونی پشت نمودند (فرار کردند). قرشی، *جمهرة اشعار العرب*، ۱۸۹.

۶۰. فراهیدی، *العين*، ۷۲/۱.

۶۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ۲۰/۹.

۶۲. ابن منظور، *لسان العرب*، ۳۶۲/۵.

۶۳. «ما با نیزه‌های راست و استوار به جنگ دشمنان رفتم و آنان را زیون و ناتوان کردیم». ابن قتیبه دینوری، *الشعر و الشعراء*، ۲۵۹/۱.

۶۴. در ابیات متعدد دیگری از این ترکیب با بار معنایی نظامی استفاده شده است. از جمله:

أَصْدَرْتَهُمْ فِيهِ أَقْوَمَ دَرَاهِمَ عَصَّ الثَّقَافُ وَ هُم ظُمَاءٌ جَوَّعَ. (ابن حمدون، *التذكرة الحمدونية*، ۳۵۰/۳)

يَعَصُّ عَلَى ذَوَاتِ الضَّغْنِ مِنْهَا كَمَا عَصَّ الثَّقَافُ عَلَى الْقَنَاقَةِ. (همو، ۲۷۲/۵)

تَدْعُوا قَعِينَا وَ قَدْ عَصَّ الْحَدِيدُ بِهَا عَصَّ الثَّقَافُ عَلَى صَمِّ الْأَنْبَابِ (شنتمری، *اشعار الشعراء السنة الجاهلیین*، ۱۷۰/۱).

إِذَا عَصَّ الثَّقَافُ بِهَا اِشْمَازَتْ أَيْ النَّفْسُ بَانَتْهُ الصُّعُودُ (الأصفهانی، *الأغاني*، ۳۳۸/۱۶).

۶۵. أبوهلال عسکری، *جمهرة الأمثال*، ۴۳/۱.

۶۶. فراهیدی، *العين*، ۲۰/۸؛ ابن اثیر، *النهاية فی غریب الحديث و الاثر*، ۱۳۲/۳.

۶۷. ابن منظور، *لسان العرب*، ۲۱۹/۸.

۶۸. همو، ۳۷۴/۱.

می‌دهند، مفهوم ضرب‌المثل ناظر بر فروتن شدن انسان در شرایط سختی، دشواری و عادت کردن به وضع موجود است.

چنین مفهومی در عبارت «دردب لَمَّا عَصَّه الثَّقَافُ. أی استقام لما قَوْم. يضرب مثلا للرجل يمتنع مما تریده منه، حتّی إذا أدلّته انقاد و أطاع»^{۶۹} نیز دیده می‌شود. در این متن، هر چند عبارت «أی استقام لما قَوْم» به استواری و راست‌قامتی قوم اشاره کرده، اما عبارت «حتّی إذا أدلّته انقاد و أطاع» از نوعی فروتنی، تسلیم و اطاعت سخن به میان آورده است. در این صورت، ضرب‌المثل «دردب لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف» در ارتباط معنایی با بافت متن بیانگر فروتنی و عادت کردن به وضع موجود پس از شرایط دشوار و سخت است. در واقع «عض الثَّقَاف» نشانه‌ای از تغییر رفتار و عمل انسان در اثر تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها است که همانند نیزه که با ابزار نیزه‌کوب راست می‌شود، شکل و حالت آن تغییر می‌یابد. به این ترتیب، «عض الثَّقَاف» در ضرب‌المثل نشانه و نمودی از تغییر حالت انسان است.

در کتاب مجمع الامثال در عبارت «دردب لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف یقال درب بالشئ و دردب به اذا اعتاده و ضری به و دردب أی خضع و ذل و الثَّقَاف خشبة تسوی بها الرماح»^{۷۰} دوبار واژه الثَّقَاف به کار رفته است. عبارت «دردب لَمَّا عَصَّه الثَّقَاف» در ارتباط معنایی با عبارت‌های دیگر در بافت متن، معنای شدت و قدرت می‌دهد؛ زیرا عبارت بعدی هم به تکرار و هم به شدت و قدرت اشاره دارد. این مفهوم در ارتباط با معنای الثَّقَاف دوم در متن (یعنی چوبی که با آن نیزه را راست کنند) مشخص می‌کند، «عضه الثَّقَاف» معنایی نظامی دارد و نشان‌دهنده قدرت و شدت عمل است.

در موارد دیگری چون «يضرب لمن یضج اذا لزمه الحق و هذا قریب من قولهم دردب لما عضه الثَّقَاف عطوت فی الحمض العطو التناول ای أخذت فی رعی الحمض»^{۷۱} «عضه الثَّقَاف» همچنان در بافت نظامی به کار رفته است. عبارت «يضرب لمن یضج اذا لزمه الحق»^{۷۲} با ضرب‌المثل «دردب لما عضه الثَّقَاف» و «و هذا قریب من قولهم» ارتباط معنایی دارد؛ زیرا از الثَّقَاف به معنای ابزار نیزه‌کوب به صورت نشانه استفاده شده و ضرب‌المثل قالب استعاره پیدا کرده است. به گونه‌ای که در عبارت «لا یهزّه مع تراخی العهد ریح انحراف، و لا یرضّه من الغصّ عصّ ثقاف؛ بعد أن وردنی کتابک الأثیر یذهل بتناج طبعك الباه»^{۷۳} معنای شدت عمل می‌دهد. در این متن عبارت «لا یهزّه مع تراخی العهد ریح انحراف»

۶۹. زیدبن‌رفاعة الهاشمی، الأمثال، ۱۲۸.

۷۰. میدانی نیسابوری، مجمع الأمثال، ۲۷۴/۱.

۷۱. همو، ۴۹۱/۱.

۷۲. «أکر لازم باشد برای اجرای حق کسانی که هیاو می‌کنند را می‌زند».

۷۳. شنتربنی، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ۴۱۴/۳.

واژه‌های «پهزه»، تکان خوردن، لرزاندن؛^{۷۴} «تراخی»، سست شدن، استراحت کردن بعد از شدت و سختی^{۷۵} در ارتباط معنایی با عبارت «لا یرضه من الغصّ عصّ ثقاف» قرار دارد. در این عبارت، واژه «الغصّ»، صدای آرام و ملایمی که از حلقوم بر می‌آید،^{۷۶} شکستن صدا و نگاه،^{۷۷} و صدای خفیف است^{۷۸} و «عصّ الثقاف» در ارتباط معنایی با واژه «الغصّ» و فعل «لا یرضه» در مفهوم استعاری ثبات و استواری قدرت آمده؛ زیرا عبارت بعدی «بعد أن وردنی کتابک الأثیر...» با قاطعیت از کیفیت و ارزش کتاب و نتایج درخشان آن ابزار شگفتی کرده است. بنابراین انگاره عرب از الثقاف به معنای ابزار نیزه‌کوب، باعث شده بارها به صورت استعاری استفاده شود. کما اینکه این نوع انگاره در عبارت «عصّ الثقاف خرص المقتنی»^{۷۹} برای نشان دادن قدرت و شدت عمل آمده است. همین مفهوم استعاری از «عصّ الثقاف» در مدیحه‌سرایی حاکمان نیز به کار رفته است:

عصّت علی الأملاک دولته به عصّ الثقاف علی قنا المّران^{۸۰}

در این بیت «عصّ الثقاف» به شدت و قدرت حاکم برای بازگرداندن امور به شرایط قبلی اشاره دارد.^{۸۱} اصطلاح «تقریم الثقاف» از دیگر اصطلاحات قابل توجه در قرون نخستین اسلامی است. در عبارات «قدّرت الأمور علی ذلک وزنتها بمیزان الحکمه وقوّمتها تقویم الثقاف، و لم تجعل للندامه سلطانا علی الحلم»،^{۸۲} عبارت «قوّمتها تقویم الثقاف» در ارتباط معنایی با عبارات پس و پیش، وجه استعاری پیدا کرده است. در عبارات پیشین، سنجش امور بر اساس ترازوی حکمت مطرح شده که با قوّمتها، تعادل، راست شدن،^{۸۳} اعتدال و استواری چیزی،^{۸۴} تقویم، ارزیابی کردن چیزی^{۸۵} و الثقاف ابزار راست شدن و تعادل نیزه

۷۴. ابن منظور، لسان العرب، ۴/۲۲۳.

۷۵. فراهیدی، العین، ۴/۳۰۰.

۷۶. راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن، ۱/۶۰۸.

۷۷. قرشی، قاموس القرآن، ۶/۱۰۵.

۷۸. طریحی، مجمع البحرین، ۴/۲۱۸.

۷۹. ابن سید بطلیوسی، الإقتضاب فی شرح أدب الکتاب، ۱/۱۱۹.

۸۰. «حکومت او بر پادشاهی چنگ انداخت (وابستگی به قدرت)، مانند نیزه‌ای که بر چوب درخت مران (چوب بسیار محکم که از آن برای نیزه استفاده می‌کردند) چنگ انداخته است». شتربنی، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ۳/۵۱۶. این بیت، قدرت و تسلط حکومت را بر سرزمین‌های دیگر به تصویر می‌کشد. شاعر، این تسلط را به چنگ انداختن نیزه بر چوب‌های محکم درخت مران تشبیه می‌کند.

۸۱. ملک إذا عقد الغفائر للوغی حلّ الملوك معانق التیجان

و إذا غدت رایاته مشوره فالخافقان لهنّ فی خفقان

ضبط الأمور ثقافة فأعادها فی شدّ أسنان علی أسنان

«اگر پادشاهی به خطا قصاص کند، شاهان گره‌های تاج او را باز می‌کنند (جایگاه او را زیر سؤال می‌برند)، چون فردا پرچم او برافراشته شود، منتقدان از خفقان او دچار ترس و وحشت می‌شوند. همه امور با شدت و حدت به وضعیت قبل بازگردانده می‌شود.

۸۲. ابن قتیبّه دینوری، عیون الأخبار، ۱/۴۵۰.

۸۳. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۱/۲۴۹.

ارتباط معنایی دارد. انگاره عرب از این مفهوم الثقاف باعث شده در وجه استعاری برای ایجاد تعادل و اعتدال وضعیت توسط حاکم استفاده شود؛ چون عبارت پسین «و لم تجعل للندامه سلطانا علی الحلم» به پشیمان نشدن سلطان از اتخاذ بردباری اشاره دارد که در ارتباط معنایی با عبارات قبل، ایجاد تعادل و اعتدال توسط سلطان را بیان می‌کند.

برجستگی مفهوم نظامی الثقاف در انگاره عرب سبب شده از آن در مفاخرات قومی و قبیله‌ای هم استفاده کنند. زبان شعر به عنوان قوی‌ترین رسانه عرب پیشااسلامی، میدان مناسبی برای چنین رقابت‌هایی بود. کاربرد واژه الثقاف در اشعار عرب ادراک آنان را از بار مفهومی واژه نشان می‌دهد. در بیتی از شماخ بن ضرار، از شعرای پیشااسلامی آمده است:

فأمسكها عامين يطلب درأها، و ينظر منها ما آلدی هو غامز

أقام الثقاف و الطريدة متنها كما أخرجت ضغن الشّمس المهماز^{۸۶}

«اقام»، ثبات و استواری^{۸۷} وقتی با مکان استفاده شود، معنای استقرار یافتن می‌دهد.^{۸۸} «طريدة»، راندن، گریختن، شکاری که از دست صیاد فرار کرده،^{۸۹} و نی بریده‌ای که برای شکار از آن استفاده می‌کردند.^{۹۰} این واژه‌ها در ارتباط معنایی با فعل «اقام الثقاف» بر استواری و ثبات بعد از انحراف و کجی تأکید دارند که در ارتباط معنایی با «کما» در مصرع دوم نشان می‌دهد، شاعر از آرایه تشبیه استفاده کرده است. واژه «ضغن» به معنای کینه‌ورزی^{۹۱} در ارتباط با «کما اخرجت» به معنای خارج کردن کینه‌هاست. شاعر در این بیت برای نشان دادن مفهوم خارج شدن کینه از سینه «اقام الثقاف» به کار برده و تأکید کرده است، همان‌طور که نیزه با ابزار نیزه‌کوب از کجی به راستی تغییر حالت می‌دهد، دور شدن از کین‌ورزی هم به ثبات و استواری و راستی می‌انجامد.

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۸۴. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۸/۱۲.

۸۵. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۶۹۳/۱.

۸۶. «او را به مدت دو سال نگه داشت و سعی کرد از خود دورش کند و به دنبال هر اشاره‌ای از او بود. وقتی ثبات و استواری در درون او برقرار شد کینه‌ها همچون نیزه‌های جنگی بیرون زده شد». قرشی، جمهرة اشعار العرب، ۳۸۴.

۸۷. ابن منظور، لسان العرب، ۴۹۷/۱۲.

۸۸. راغب اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن، ۶۹۰/۱.

۸۹. همو، ۵۱۷/۱.

۹۰. همو، ۲۶۹/۳.

۹۱. فراهیدی، العین، ۳۶۶/۴؛ فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ۳۶۲/۲.

اصطلاح «یقوم بالثقاف» از دیگر اصطلاحات مورد استفاده اعراب در قرون نخستین اسلامی است. یزید بن محمد مهلبی از شاعران خاندان مهلب و هم عصر متوکل، خلیفه عباسی، در بیتی از اشعار خود آورده است:

یَقُومُ بِالْثَّقَافِ الْعُودَ لَدُنَا وَ لَا يَتَقُومُ الْعُودَ الصَّلِيبَ^{۹۲}

فعل «یقوم» در مصرع اول و «لا یتقوم» در مصرع دوم، بار معنایی بیت را حمل می‌کنند. «یقوم» به معنای بر پا داشتن^{۹۳} در ترکیب با ثقاف مفهوم راست شدن و صاف کردن می‌دهد. «لا یتقوم» در نقطه مقابل به راست و صاف نشدن صلیب اشاره دارد که نشان می‌دهد شاعر از معنای الثقاف استفاده استعاری کرده است. در عبارات «قد بینا ذلک فی وصف القسی ثم تصلی حین تلین فتثقف فی الثقاف حتی یقام أودها و هو التصلیة و الصّهب و الصّبح و الصّبو و الصّبی و التلویح»^{۹۴}، نیز مفهوم یابی عبارت «حین تلین فتثقف فی الثقاف» اهمیت می‌یابد. این عبارت در ارتباط معنایی با واژه‌های؛ «الصّهب»، کمائی که برای نرم شدن روی آتش قرار داده می‌شود،^{۹۵} «الصّبح»، سوزاندن چوب،^{۹۶} سبک دو و سبک خیز،^{۹۷} شنیدن صدا است،^{۹۸} که با توجه به معنای واژه‌های قبلی و بافت متن، معنای سوزاندن می‌دهد. «الصّبو»، کیسه چرمی،^{۹۹} «الصّبی»، برگرداندن آتش چیزی را و بریان کردن آن، پناه بردن به چیزی^{۱۰۰} و «التلویح» اشاره کردن است.^{۱۰۱} معانی واژه‌ها نشان می‌دهد، متن در بافت نظامی که ناظر بر آماده سازی ابزارهایی چون تیر و کمان به کار رفته است. به این ترتیب، عبارت «حین تلین فتثقف فی الثقاف» با وجود اینکه در قاموس‌های امروزی تثقف به معنای آموختن دانش و فرهنگ و آموزش دیدن است،^{۱۰۲} اما در این متن مفهومی نظامی دارد و در ارتباط معنایی با الثقاف مشخص می‌کند، وقتی نیزه را بر روی آتش می‌گذاشتند، نرم می‌شد و سپس با ابزار نیزه‌کوب راست می‌کردند.

۹۲. «چوب نرم و منعطف با ابزار نیزه‌کوب راست و استوار می‌شود، درحالی‌که چوب سخت و محکم راست نمی‌شود. (اشاره به اصلاح و عدم اصلاح انسان منعطف و انسان متکبر و انعطاف‌ناپذیر دارد). مبرد، الکامل فی اللغة و الأدب، ۱/ ۴۶۴.

۹۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۶۹۰/۱.

۹۴. دینوری، کتاب النبات، ۳۵۵.

۹۵. ابن منظور، لسان العرب، ۵۵۲/۱؛ بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۵۷۲/۱.

۹۶. فراهیدی، العین، ۱۰۹/۳.

۹۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۵۰۱/۱.

۹۸. قرشی، قاموس قرآن، ۱۷۱/۵.

۹۹. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۵۶۶/۱.

۱۰۰. صفی پور، منتهی الارب فی لغة العرب، «صبو».

۱۰۱. همو، ۷۶۴/۱.

۱۰۲. همو، ۲۰۸/۱.

مفهوم نظامی الثقاف در قرون میانه نیز همچنان مورد استفاده بود. در متنی برای توصیف ویژگی‌های ابوبکر، خلیفه اول، آمده: «فلما قبض الله نبیه ضرب الشیطان رواقه، و مدّ طنبه؛ و نصب حباله، و أجلب بخيله و رجله؛ فقام الصّديق حاسرا مشمرا، فردّ نشر الإسلام على غرّه و أقام أوده بثقافه، فابذع النفاق بوطنه، و انتاش الناس بعدله».^{۱۰۳} عبارت «أقام أوده بثقافه» در ارتباط معنایی با واژه‌های؛ «حاسرا»، کسی که زره بر تن ندارد،^{۱۰۴} «مشمرا»، مرد کار آزموده، آماده،^{۱۰۵} و «غرّه»، مغرور،^{۱۰۶} ناظر بر کوشش خلیفه اول برای تبلیغ و نشر دین پس از رحلت پیامبر (ص) است. در این صورت، عبارت «و أقام أوده بثقافه»، در مفهوم استعاری بر ثبات و استواری خلیفه در امر دین اشاره دارد. در ادامه هم با عبارت «فابذع النفاق بوطنه» هر گونه ریاکاری و نفاق در نشر دین را مذمت کرده است.

اعراب از واژه الثقاف برای تفاخرات قبیله‌ای و وصف شجاعت‌های جنگاوران هم استفاده می‌کردند:

تصیح الرّدينيّات في حجاباتهم صياح العوالی فی الثقاف المثقب^{۱۰۷}

مصراع دوم به توصیف رزم‌آوری جنگاوران قبیله پرداخته و با استفاده از واژه‌های «صياح»، فریاد،^{۱۰۸} «العوالی» مکانی در نزدیکی مدینه^{۱۰۹} و «المثقب» یعنی راهی به درون کوه^{۱۱۰} تلاش نموده شدت حمله و اثرگذاری نیزه‌ها را که باعث فریاد و فغان ساکنانعالیه شده بود، نشان دهد و به توانمندی نظامی قبیله خود تفاخر کند. در بیتی دیگر در توصیف سلاح و ویژگی‌های رزمی آمده است:

و سمرء تعتال الثقاف جلاله و تهدی لأبناء الحروب القوارعا^{۱۱۱}

واژه «سمرء»، سایه ماه،^{۱۱۲} گفتگوی شبانه،^{۱۱۳} - که اشاره به قصه‌گویی‌های شبانه اعراب در شب‌های مهتابی دارد- (در اینجا منظور چوب درخت سمر است که از آن نیزه درست می‌کردند). «تعتل» از ریشه

۱۰۳. ابن عبدربه اندلسی، العقد الفريد، ۵/ ۱۶.

۱۰۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱/ ۲۳۵.

۱۰۵. دهخدا، لغت‌نامه، «مشمرا».

۱۰۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۲/ ۶۸۸.

۱۰۷. «زنان با فضیلت در حجاب خود از نیزه‌های بلند و استوار فریاد می‌کشیدند». عسکری، کتاب الصناعتين، ۳۱۴.

۱۰۸. طریحی، مجمع البحرين، ۲/ ۳۹۰؛ بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۱/ ۵۴۳.

۱۰۹. فیومی، المصباح المنیر، ۲/ ۴۲۸.

۱۱۰. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱/ ۱۷۳.

۱۱۱. «و با نیزه‌های شکوهمند (از چوب درخت سمر ساخته شده) و استوار، ضربات کوبنده‌ای بر فرزندان جنگاوران وارد می‌کند. شمشاطی، الأنوار و محاسن الأشعار، ۴۰.

۱۱۲. ابن منظور، لسان العرب، ۳۷۶.

۱۱۳. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۱/ ۴۹۸.

عتل به معنای گرفتن سر چیزی و به قهر کشیدن آن^{۱۱۴} که در ترکیب با الثقاف به قهر کشیدن نیزه‌ها در زمان جنگ اشاره دارد و «قوارع» به معنای بالای سخت و کشنده است.^{۱۱۵}

«غمز الثقاف» از دیگر اصطلاحات نظامی مورد استفاده در قرون نخستین اسلامی بود. در جریان سفر منصور، خلیفه عباسی، به حجاز، رهگذری شعری از طریف بن عنبر تمیمی، از شعرای عرب پیشااسلامی، برای او خواند که در بیتی از ترکیب «غمز الثقاف» استفاده کرده است:

إن قناتی لنیع لا یؤبسها غمز الثقاف ولا دهن ولا نار^{۱۱۶}

«غمز» به معنای نبض گرفتن، اشاره کردن با پلک چشم به چیزی که در آن عیب و نقصی باشد.^{۱۱۷} در ترکیب با الثقاف معنای گاز گرفتن نیزه برای سنجش میزان سفتی آن آمده است.^{۱۱۸} استفاده از چنین شعری برای خلیفه عباسی، نشان از درک مفهوم نظامی الثقاف تا دوره عباسیان دارد. چنان‌که مامون در مناظره با برادرش امین نیز از همین اصطلاح و با همان مفهوم استفاده نمود:

و تری قناتی حین یغمزها غمز الثقاف بطینة الکسر^{۱۱۹}

بنابراین شواهد و قراین مذکور نشان می‌دهد که انگاره عرب از مفهوم الثقاف و ترکیبات آن در معنای حقیقی و استعاری در قرون نخستین اسلامی ناظر بر معنای نظامی بوده است.

۴- الثقاف به معنای مهارت نظامی جنگاوران

عرب از واژه الثقافه برای توصیف شجاعت و مهارت نظامی جنگاوران هم استفاده می‌کردند. در متن «و هو عتیه بن الحارث بن شهاب، فارس بنی تمیم، و هو صیاد الفوارس، و كانوا یقولون: لو أن القمر سقط من السماء ما التقفه غیر عتیه لثقافته»^{۱۲۰} به ویژگی‌ها و توانمندی‌های نظامی عتیه بن حارث، از سواران مشهور بنی تمیم پرداخته و او را «صیاد الفوارس» یعنی شکارگر سواره نظام دانسته است. در عبارت اغراق‌آمیز «لو أن القمر سقط من السماء» میزان شجاعت و مهارت او برجسته شده و با عبارت «ما التقفه غیر عتیه

۱۱۴. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۵۴۶/۱؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ۱۸۰/۴.

۱۱۵. اهمیت حفظ مفهوم نظامی الثقاف باعث شد که اعراب از آن برای اسم پسر استفاده کنند. ابن سعد از شخصی به نام ثقف بن عمرو بن سمیط که در جنگ‌های بدر، احد، خندق، حلبیه و خیبر حضور داشت و در خیبر به شهادت رسید، نام برده است. ابن منظور، لسان العرب، ۲۶۵/۸؛ بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۶۷۸/۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۷۲/۳.

۱۱۶. «چشمه من (اصالت من) هرگز با فشار نیزه و آتش خاموش نمی‌شود». طبری، تاریخ الطبری، ۷۰/۸.

۱۱۷. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۶۴۶/۱.

۱۱۸. همو، ۶۴۶/۱.

۱۱۹. «سرچشمه (اصالت) من را می‌بینی که با گزند نیزه‌ها شکسته نمی‌شود». مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۳۵۰/۳. بیهقی، المحاسن و المساوی، ۳۰۴.

۱۲۰. ابوهلال عسکری، جمهرة الأمثال، ۱۰۸/۲.

لثقافته» ارتباط معنایی پیدا کرده است. در این عبارت، «التقفه» به معنای پیروی کردن از چیزی یا کسی است^{۱۲۱} و الثقافة به صورت صفت به مهارت و توانمندی نظامی عتیبه به خصوص در تیراندازی اشاره دارد. چنین انگاره‌ای از مفهوم الثقاف در کتاب جمهرة الامثال، ذیل عنوان «اثقف من سنور» به صورت صفت برای جنگاوران آمده است: «و ذلك أنها إذا وثبت على الفأرة لم تخطئها و لفظ «السنور» مؤنث، و إن أريد به الذكر، و منه الثقاف»^{۱۲۲}. «السنور» به معنای پوشیدن سلاح^{۱۲۳} آهن است.^{۱۲۴} عبارت «و إن أريد به الذكر» (اگر بخواهم به آن اشاره کنم) میان «السنور» و «الثقافة» ارتباط معنایی برقرار کرده است، زیرا «الثقافة» برای توضیح و مشخص کردن معنای «السنور» آمده است. در این متن، منظور از سلاح، نیزه است که یکی از سلاح‌های پرکاربرد جنگاوران، به خصوص سواره نظام بوده است.

جاحظ، از ادیبان قرن سوم هجری از الثقاف در مفهوم نظامی استفاده کرده است. وی در کتاب رسائل در توصیف سازماندهی جنگ توسط ترکان و ویژگی‌های آنان، آورده است: «ألا ترى أنه ليس بدّ لصاحب الحرب من الحلم و العلم، و الحزم و العزم، و الصبر و الكتمان، و من الثقافه...»^{۱۲۵}، عبارت «لصاحب الحرب» مشخص می‌کند که جاحظ به توصیف ویژگی‌های جنگاوران چون؛ حلم (بردباری)، علم (دانش و آگاهی)، حزم (دوراندیشی)، عزم (اراده و توان)، صبر و کتمان (رازداری) پرداخته و با عبارت «و من الثقافه» بر مهارت نظامی آنان تأکید کرده است. چنین درکی از مفهوم الثقافه در عبارت «فلما صار إلى الافتخار في شعره بالنجدة و الثقافه بالحرب»^{۱۲۶} در ترکیب «الثقافه بالحرب» تکرار شده است؛ زیرا در کنار هم قرار دادن واژه‌های الثقاف و الحرب به صورت ترکیب اضافی، مهارت نظامی را در جنگ نشان می‌دهد.

جاحظ در کتاب الحيوان واژه الثقاف را برای جدال خروس و سگ آورده و با عبارات: «و في الديك الشجاعه و الصبر و الجولان و الثقافه و التسديد»^{۱۲۷} بر شجاعت، صبر و جولان دادن به عنوان ویژگی‌های جنگی خروس تأکید کرده است. سپس واژه الثقافه به معنای مهارت در نبرد آمده؛ چون «التسديد» که با واو عطف به «الثقافه» پیوسته، به معنای تیراندازی است، اما در متن اشاره به مهارت جنگی خروس دارد.

۱۲۱. فراهیدی، العین، ۲۲۱/۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۹۴/۱۵.

۱۲۲. ابوهلال عسکری، جمهرة الامثال، ۲۹۶/۱.

۱۲۳. فراهیدی، العین، ۲۴۴/۷.

۱۲۴. ابن منظور، لسان العرب، ۳۸۱/۴.

۱۲۵. جاحظ، رسائل الجاحظ، ۵۱۱.

۱۲۶. همو، ۵۱۷.

۱۲۷. نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ۲۲۰/۱۰.

دامنه معنایی الثقافة در قرن چهارم هجری به آموزش مهارت نظامی تسری یافت. به گونه‌ای که تنوخی (د. ۳۸۴ق) در متن «ثُمَّ أَمَرَ عَمَّهُ أَنْ يَضْمَ إِلَيْهِ جَمَاعَةَ مِنَ الْفَرَسَانِ يَعْلَمُونَهُ الثَّقَافَةَ»،^{۱۲۸} عبارت «يَعْلَمُونَهُ الثَّقَافَةَ» را به معنای آموزش و تعلیمات نظامی توسط گروهی از سواره نظام به کار برده است. الثقافة در این عبارت با واژه فرسان (سواره نظام) که بیشتر از نیزه استفاده می‌کردند، ارتباط معنایی پیدا کرده است. همین منظور در عبارت: «فَوَارِسُ بَرْزَوَا فِي الْبَسَالَةِ وَ الثَّقَافِ»^{۱۲۹} نیز آمده است. دو واژه «البسالة» و «الثَّقَافِ» به‌عنوان ویژگی و صفت برای سواره نظام آمده است؛ زیرا «البسالة»، دلیری و شجاعت است^{۱۳۰} که در ارتباط معنایی با واژه الثقافة و فوارس معنای مهارت نظامی برای سواره نظام می‌دهد. چنین درکی از الثقافة باعث شده که برای جنگاوران و نظامیان به کار رود و آنان را «اهل الثقافة» خطاب کنند. نکته‌ای که طبری در گزارش‌های مربوط به فتح ایران آورده است: «يا معشر اهل الثقافة استدبروا الفيلة فقطعوا و صننها».^{۱۳۱} این عبارت در مورد نبرد جسر (پل) است که در آن سپاه عرب با دیدن فیل‌های ایرانی به وحشت افتاده بودند. واضح است در این متن، منظور از «اهل الثقافة» سپاهیان و جنگاوران بوده که چگونگی برخورد با فیل‌های ساسانی به آنان گوشزد شده بود.

۵- الثقافة به معنای فرد صاحب‌نظر

معدود معانی الثقافة در بافت مفهومی غیرنظامی در قرون نخستین اسلامی، در معنای کنایی فردی صاحب‌نظر است که در مناظره کثیرعزه، با عدی بن رفاع در حضور ولید بن عبدالملک دیده می‌شود:

نظر المَثَقَفِ فِي كَعُوبِ قَنَاتِهِ حَتَّى يَقِيمَ ثَقَافَهُ مَنَادَهَا^{۱۳۲}

«نظر المَثَقَفِ» به دیدگاه فرد صاحب‌نظر و خبره اشاره دارد که منظور نکته‌سنجی کثیر عزه در ارزیابی اشعار عدی است. ثقافه در مصرع دوم بر استواری و ثبات نظر اشاره دارد. در واقع مضمون بیت به نکته‌سنجی‌های فرد صاحب‌نظر برای استواری و اصلاح شعر اشاره دارد. نکته‌ای که کثیر با عبارات: «لا جرم أنَّ الأیام إذا تطاولت علیها عادت عوجاء، و لأن تكون مستقیمه لا تحتاج إلى ثقاف أجود لها»^{۱۳۳} به آن پاسخ داده است. مفهوم عبارت «لا تحتاج إلى ثقاف أجود لها» در ارتباط معنایی با عبارت‌های قبل روشن

۱۲۸. تنوخی، الفرج بعد الشدة، ۲/ ۱۹۶.

۱۲۹. شنتربنی، الذخيرة فی محاسن اهل الجزيرة، ۳/ ۱۶.

۱۳۰. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱/ ۱۲۴؛ طریحی، مجمع البحرین، ۵/ ۳۲۱.

۱۳۱. طبری، تاریخ الطبری، ۳/ ۵۴۰.

۱۳۲. «صاحب‌نظر به گروه‌های نیزه‌اش (بزار کار) با دقت نگاه می‌کند تا نیزه را راست و استوار گردانند». الاصفهانی، الأغانی، ۹/ ۲۱۶.

۱۳۳. الاصفهانی، الأغانی، ۹/ ۲۱۶.

می‌شود. چون واژه «عوجا»، کجی و انحراف^{۱۳۴} در مقابل «ثقاف» به معنای استوار آمده است. در واقع هر چند معنای لغوی ثقافة همچنان مفهوم نظامی دارد، اما شاعر با استفاده کنایی، در معنای فرهنگی به کار برده است.

در ابیاتی دیگر از قصیده علی بن جهم از شاعران هم‌عصر متوکل، خلیفه عباسی، واژه الثقاف در مفهوم مهارت و توانمندی آمده است:

الزاعیبه لا یقیم کعوبها إلا الثقاف و جذوه تتوقّد^{۱۳۵}

«الزاعیبه» به معنای پر شدن، سرریز کردن،^{۱۳۶} «جذوه»، باقیمانده آتش^{۱۳۷} و «تتوقّد»، جایگاه آتش.^{۱۳۸} معانی واژه‌ها نشان می‌دهد شاعر نمی‌توانست شعر خود را ارزیابی کند، بلکه باید توسط فردی صاحب‌نظر و خبره داوری می‌شد. الثقاف در بیت در مفهوم کنایی صاحب‌نظر و خبره آمده است. به این ترتیب، در قرن سوم به صورت موردی تغییرات معنایی از واژه «الثقافة» از بعد نظامی به سمت فرهنگی دیده می‌شود، ولی انگاره مفهوم واژه در بافت نظامی است.

۶- تطور معنایی الثقافة از مفهوم نظامی به فرهنگی

همان‌طور که گفته شد واژه الثقافة به معنای فرهنگ در انگاره عرب قرون نخستین اسلامی چندان مشهود نبود. اما پس از گستردگی جامعه عرب و تغییر در سبک زیست آنان از بدوی به مدنی، واژه الثقافة به سبب ماهیت معنایی آن؛ استواری، ثبات، راستی و درستی بعد از کجی (مفهوم استعاری از نیزه کج راست شده) تلاقی و برخورد، مهارت، حرفه‌وفن، زیرکی و ذکاوت و...، قابلیت لازم را برای بار معنایی فرهنگ پیدا کرد. از قرن سوم به بعد نشانه‌هایی از فاصله گرفتن معنای واژه الثقافة از مفهوم نظامی به فرهنگی دیده می‌شود. این موضوع در متون ادبی بیشتر نمود یافته است.

ابوالفرج اصفهانی (قرن چهارم هجری) در کتاب الاغانی از ترکیب «حسن الثقافة» در عبارت: «ولکنه کان یعلم من هذا الشأن بطول الدربة وحسن الثقافة ما لا یعرفه کبیر أحد» به معنای شناخت و مهارت نیکو استفاده کرده است.^{۱۳۹} ابوحیان توحیدی (قرن پنجم هجری) در کتاب اخلاق الوزیرین در عبارت «و

۱۳۴. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۶۲۹/۱.

۱۳۵. «و نیزه‌های زعیبه (مکانی که نیزه‌های باکیفیت تولید می‌کرد)، گروه‌هایشان راست نمی‌شود مگر با ابزار نیزه‌کوب که از درون آتش بیرون آید». اصفهانی،

الاغانی، ۳۹۰/۱۰؛ ابن حمدون، تذکرة الحمدونية، ۳۰۵/۴.

۱۳۶. بستانی، فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، ۴۵۷/۱.

۱۳۷. فراهیدی، العین، ۱۷۱/۶؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ۱۹۰/۱.

۱۳۸. ابن منظور، لسان العرب، ۴۶۶/۳.

۱۳۹. اصفهانی، الاغانی، ۳۴۵/۱۲.

ینازلک فی ثقافة فهمک المتین»^{۱۴۰} توصیفی از ویژگی‌های فرد بی‌ادب آورده و بین واژه الثقافة با «فهمک المتین» ارتباط معنایی برقرار کرده که ناظر بر استواری در درک و فهم است. همچنین راغب اصفهانی (قرن ششم هجری) در کتاب محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء واژه الثقافة را در بافت متن فرهنگی که به معرفی علوم هندی مانند حساب، نجوم، طب و... پرداخته، آورده است. وی در عبارت «وهی وتر واحد يجعل علی قرعة فيقوم مقام العود و لهم ضرب الرقص و الثقافة و السحر و التدخين»^{۱۴۱} الثقافة را در معنای نوعی مهارت استفاده کرده است. وی در جایی دیگر در عبارت «جسروا صبيانكم علی المحارجات و علموهم الثقافة»^{۱۴۲} عبارت «علموهم الثقافة» را در معنای آموزش برخی از مهارت‌ها به فرزندان آورده و به برخی از اصول تربیتی برای کودکان در مواجهه با جنجال‌ها اشاره کرده است.

نویری (قرن هشتم هجری) نیز در کتاب نهاییه الارب فی فنون الادب واژه الثقافة را در بافت متن فرهنگی به کار گرفته است: «و لکنه کان یعلم من هذا الشأن بطول الدربة و حسن الثقافة ما لا يعرفه کثیر»^{۱۴۳} ترکیب «حسن الثقافة» به مهارت و توانمندی در آموزش‌های اکتسابی اشاره دارد. همچنین صفدی (قرن هشتم هجری) در کتاب نصرة الثائر علی المثل السائر درباره مهارت‌های کاتب با عنوان «ثقافة الکاتب» متن مفصلی در مورد آداب، قواعد، آموزش علوم، فنون، هنر و دانش‌هایی که نویسنده یا کاتب برای کسب مهارت بیشتر باید بیاموزد، آورده است.^{۱۴۴} ثقافة در این متن در بافت معنایی فرهنگ مورد استفاده قرار گرفته است.

ابن خلدون (قرن هشتم هجری) از مورخان صاحب نام واژه الثقافة را متناسب با بافت متن در معانی مختلف به کار برده است. الثقافة در عبارت «و هداية القفر فلا يفرق بينهم و بين السوقة من الحضرة إلا فی الثقافة و الشارة»^{۱۴۵} به معنای مهارت آمده است. در حالی که در عبارت «فعرضنا علی السلطان أبيه و اختصنا عنده بتعليم الثقافة لمماليكه»^{۱۴۶} معنای تعلیم که ناظر بر آموزش و کسب مهارت در ملک‌داری است، مورد نظر بوده است. البته ابن خلدون در مواردی نیز الثقافة را در معنای نظامی نیز استفاده کرده است. چنانکه در عبارت «یاخذونهم بحدود الإسلام و الشريعة و آداب الملك و السياسة و مراس الثقافة فی

۱۴۰. «با درک و فهم استوار شما رقابت می‌کند». توحیدی، اخلاق الوزیرین، ۲۳۷.

۱۴۱. راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ۱۹۴/۱.

۱۴۲. همو، ۲۱۰/۲.

۱۴۳. «با آموزش طولانی و مهارت خوب از این موضوع آگاه بود، چیزی که بسیاری نمی‌دانند». نویری، نهاییه الأرب فی فنون الأدب، ۲۳۷/۴.

۱۴۴. صفدی، نصرة الثائر علی المثل السائر، ۶۴-۶۵.

۱۴۵. «و رهنمودن به دشت‌های دور، از یاد خواهند برد و میان ایشان و بازاری‌های شهری به‌جز مهارت‌ها و نشانه‌های دولتی تفاوتی نخواهد بود». ابن خلدون، مقدمه، ۲۱۲/۱.

۱۴۶. «و او ما را به نزد سلطان برد و ما به تعلیم مماليک او پرداختیم». ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۵۲۶/۵.

المران على المناضلة بالسهم و المسالحة بالسيوف»^{۱۴۷} ترکیب «مراس الثقافة» به معنای تیراندازی و شمشیرزنی است. همچنین در عبارت «فی الرماية و الثقافة و تعلم آداب الملك»^{۱۴۸} الثقافة در معنای مهارت در فنون نظامی آمده است. در واقع در این زمان گویا الثقافة هم در بافت معنایی نظامی و هم فرهنگی به کار می‌رفته است، ولی از شدت کاربرد نظامی آن کاسته شده و بیشتر قالب معنایی فرهنگی به خود گرفته است.

سیوطی (قرن نهم و دهم هجری) نیز از عبارت «هی ثقاف العقل»^{۱۴۹} به معنای ثبات و استواری اندیشه و عقل استفاده کرده است. این موارد و نمونه‌های دیگری - که پرداختن به آن‌ها به اطاله بحث می‌انجامد- نشان می‌دهد که واژه الثقافة از قرن سوم هجری به بعد به تدریج دچار تطور معنایی از بعد نظامی به فرهنگی شده است و در دوره معاصر معنای فرهنگ را با عناصر و مؤلفه‌های آن حمل می‌کند. چنان‌که بطاط در کتاب فاکهة الضیوف آورده است: «و المفاهیم الإسلامیه الصحیحه إلی الشباب المتعطش إلی الثقافه، التواق إلی کنوز الإسلام».^{۱۵۰} در این متن از انتقال مفاهیم صحیح اسلامی به جوانان تشنه فرهنگ سخن به میان آمده است. همچنین عبدالسلام محمد هارون در کتاب نوادر المخطوطات آورده است: «و من أنواع الرياضه الركوب لمن اعتاده، و المشی السريع، و القراء بصوت عال، و الرمی بالنبال، و الثقاف و الصراع». در این متن واضح است که الثقافة معنای فرهنگ دارد. به این ترتیب الثقافة از قرون نخستین تا دوره معاصر دچار تطور معنایی شد و اکنون بار معنایی فرهنگ را در زبان عربی حمل می‌کند.

۷- واژه‌های حامل مفهوم فرهنگ در انگاره عرب

همان‌طور که گفته شده واژه الثقافة در قرون نخستین اسلامی بیشتر در معنای نظامی کاربرد داشت، اما این موضوع به این معنی نیست که مفهوم فرهنگ در میان عرب وجود نداشته است، بلکه متناسب با ساختار اجتماعی و شرایط زیستی، مفاهیمی حامل معنای فرهنگ وجود داشت. واژه سنت به معنای راه، روش، سبک‌زیست، خلق‌وخوی، مناسبات و ارتباط‌های اجتماعی و... از مهم‌ترین آن‌ها بود که چارچوب‌های زیست قبیله‌ای، نوع رفتار، اخلاق، آداب معاشرت، رسوم و... را که امروزه در ذیل مفهوم

۱۴۷. «و به قوانین شریعت آشنا می‌ساختند و آداب سیاست و کشورداری می‌آموختند. علاوه بر این‌ها در تیراندازی و شمشیرزنی و نیزه‌گذاری سرآمد می‌شدند». همو، ۴۲۷/۵.

۱۴۸. «تا در تیراندازی و دیگر فنون نبرد استاد شد». همو، ۵۳۶/۵.

۱۴۹. سیوطی، المحاضرات و المحاورات، ۴۱۱.

۱۵۰. بطاط، فاکهة الضیوف، ۱۷۴/۲.

الثقافة جای دارند، در بر می‌گرفت. این واژه در متون اولیه مسلمانان بسیار کاربرد داشت. در قرآن کریم نیز به صورت مفرد و جمع به کار رفته است. مفرد این واژه بیشتر ناظر بر قوانین و حدود الهی است که در آیات ۷۷ اسراء، ۳۸^{۱۵۱} احزاب، ۶۲^{۱۵۲} احزاب و ۲۳^{۱۵۳} فتح آمده است؛ اما کاربرد آن به صورت جمع، ناظر بر راه، روش و مسیر است. در آیه ۲۶ سوره نسا آمده است: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يُتَوَبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».^{۱۵۰} عبارت «و يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» ناظر بر هدایت پیشینیان به سبب شیوه و روش زیست آنان است.^{۱۵۶}

در مورد دیگر نیز سنن در معنای روش و شیوه زیست ولی با بار معنایی منفی به قصد عبرت آموزی آمده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ».^{۱۵۷} در این آیه، عبارت «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» مشخص می‌کند که نوع سنن مورد استفاده پیشینیان عامل بازدارنده رشد و ترقی در جهت سعادت آنان بوده است. به نظر می‌رسد کاربرد معنایی سنن در این دو آیه هم در وجه تأییدی و هم در وجه غیرتأییدی قرآن دو مدل و الگوی فرهنگی برای زیست بوده که یکی به سمت هدایت و سعادت و دیگری در جهت شقاوت بوده است.

در متون تاریخ‌نگارانه مربوط به قبل و بعد از اسلام هم واژه سنت کاربرد فراوانی داشته است. اصطلاح «سنن الجاهلیه» ناظر بر الگوهای رفتاری و زیستی غیرقابل قبول اسلام است. ابن حبیب بغدادی در کتاب المنطق فی اخبار قریش در عبارات «فلم یزل ذلك علیهم یؤدونه إلى الأزدر حتى ظهر النبی صلی الله علیه و سلم و طرحه فیما طرح من سنن الجاهلیه»^{۱۵۸} اصطلاح سنن الجاهلیه را که به باورها، اخلاق، رفتار، آداب و رسوم و... - عناصر فرهنگ رایج عرب قبل اسلام - اشاره دارد، استفاده کرده است.

۱۵۱. «سَنَّةٌ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا».

۱۵۲. «سَنَةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا».

۱۵۳. «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَفْزَرُ اللَّهُ قَدْرًا مَقْدُورًا».

۱۵۴. «سَنَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا».

۱۵۵. نسا، ۲۶.

۱۵۶. در تفسیر این آیه دو قول وجود دارد. برخی آن را به معنای مسیر حق گذشتگان دانسته که در این آیه توصیه شده از راه و مسیر آنان پیروی شود. برخی هم سنن را به معنای روش دانسته‌اند که قرآن با بیان سنت گذشتگان قصد داشته، مخاطبان نسبت به آن بصیرت و شناخت پیدا کنند. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷/۳؛ طبری، البیان فی تفسیر القرآن، ۱۷۵/۳.

۱۵۷. آل عمران، ۱۳۷.

۱۵۸. ابن حبیب بغدادی، المنطق فی اخبار قریش، ۲۰۷.

یعقوبی نیز در موضع گیری عمرو بن عبدالعزیز، خلیفه اموی در مقابل والیان، با عبارت «سنن سیئه سنتها علیهم عمال السوء»^{۱۵۹} شیوه و روش نامناسب والیان را در برخورد با مردم بیان کرده است. همچنین ابن اعثم کوفی در الفتوح، در عبارت «و لکن لعلمه بکتاب الله عزوجل و سنن الحق»^{۱۶۰} - از سخنان زحر بن قیس از رسولان علی (ع) - ترکیب «سنن الحق»، شیوه و روش درست را که باعث رهنمون مردم می شد، به کار برده است. بنابراین سنن هم در جهت مثبت و هم منفی در متون عربی رایج بوده است. به عبارتی اصطلاح «سُنَّةٌ حَسَنَةٌ» یا «سُنَّةٌ سَیِّئَةٌ» به عنوان دو الگوی رفتاری ناظر بر روش نیک و بد در زبان عربی به کار رفته است.^{۱۶۱}

واژه هایی دیگری چون آیین و دین از دیگر واژه های مورد استفاده در مفهوم فرهنگ در جامعه عرب بود. این موضوع به وضوح در جریان مذاکره سران قریش با ابوطالب برای جلوگیری از ادامه رسالت پیامبر (ص) دیده می شود. سران قریش به ابوطالب چنین گفتند: «یا ابا طالب، إن ابن أخیک قد سبَّ آلهتنا، و عاب دیننا، و سَفَّ أحلامنا، و ضلَّل آباءنا...»^{۱۶۲}. در این متن، عبارت «عاب دیننا» ناظر بر عیب جویی از دین و آیین عرب توسط پیامبر (ص) است.

واژه ادب فارسی از دیگر واژه های مورد استفاده در متون عربی در مفهوم فرهنگ بوده است. هر چند این واژه از زبان فارسی وارد دستگاه مفهومی زبان عربی شد، اما بخشی از معنای فرهنگ را در بر می گرفت. در این خصوص کتاب هایی چون المحاسن و المساوی - که ترجمه شایسته و ناشایسته پهلوی دوره ساسانی است -،^{۱۶۳} الادب الصغیر و الادب الکبیر،^{۱۶۴} لباب الاداب،^{۱۶۵} زهر الاداب و ثمر الألباب^{۱۶۶} و... ناظر بر آموزش و مهارت اصول اخلاقی، رفتاری و... است که امروزه در ذیل الثقافه در معنای فرهنگ قرار دارند. هر چند این واژه ها بخشی از مفهوم فرهنگ را حمل می کردند، اما الثقافه در بار

۱۵۹. عمر (عمرو بن عبدالعزیز) کارهای خاندان خود را جلو گرفت و آن ها را مظلوم نامید و به همه کارمندان خود نوشت: اما بعد همانا مردم دچار گرفتاری و سختی و بیداد در احکام خدا شده اند و مقررات بدی از طرف کارمندان بد که کمتر قصد حق و مدارا و نیکی داشته اند، بر آنان تحمیل شده است. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۳۰۵/۲.

۱۶۰. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۵۰۲/۲.

۱۶۱. «قَالَ النَّبِيُّ (ص) مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجْورِهِمْ شَيْءٌ». ابن بابویه، الخصال، ترجمه یعقوب جعفری، ۲۴۰/۱.

۱۶۲. ابن هشام، السيرة النبوية، ۲۶۴/۱.

۱۶۳. بیهقی، المحاسن و المساوی، ۲۹۴-۳۴۴.

۱۶۴. ابن مقفع، ادب الکبیر و ادب الصغیر، ۱۳۷۵.

۱۶۵. ابن منقذ، لباب الاداب، ۱۴۰۷.

۱۶۶. قیروانی، زهر الاداب و ثمر الألباب، ۱۴۲۰.

معنایی فرهنگ، مفهومی گسترده و وسیع‌تر از این واژه‌هاست. به نظر می‌رسد واژه‌های سنت و آیین در جامعه عرب با ساختار قبیله‌ای سنخیت داشته، اما این مفاهیم پس از گسترده‌ی جامعه عرب و رواج زیست مدنی به خصوص بعد از فتوحات، از ظرفیت بار معنایی که فرهنگ و عناصر آن برای جوامع مدنی داشت، برخوردار نبودند و بار معنایی فرهنگ به واژه الثقافة منتقل شده است. پرداختن به این موضوع با بررسی بسترهای زبان‌شناختی و ظرفیت معنایی واژه الثقافة برای حمل بار معنایی فرهنگ، تغییر سبک زیست عرب و رواج مدنیت نیازمند پژوهش مستقلی است.

نتیجه‌گیری

بررسی معنای واژه «الثقافة» در قرون نخستین اسلامی نشان می‌دهد که در ذهنیت عرب صدر اسلام، این واژه غالباً با بار مفهومی نظامی همراه بود؛ مفاهیمی چون یافتن، دستگیری، زدو خورد، ابزار آهنی یا چوبی برای راست کردن نیزه‌ها و مهارت نظامی از جمله معانی رایج آن بودند. تنها در معدودی از متون ادبی و شعری، واژه «الثقافة» در معنای کنایی «صاحب‌نظر» به کار رفته است. خاصیتگاه چنین معنایی به دوره پیشااسلامی و فضای نظامی و قبیله‌ای آن دوران بازمی‌گردد.

این نکته نشان می‌دهد که واژه «الثقافة» در میان عرب جزیره‌العرب - به‌ویژه در منطقه حجاز - فاقد بار معنایی «فرهنگ» به معنای رایج آن در زبان فارسی یا انگلیسی بوده است. در جامعه عرب پیش و پس از اسلام، به‌ویژه در قرون نخستین اسلامی، آنچه بار معنایی «فرهنگ» را حمل می‌کرد، واژه‌هایی چون «سنت»، «آیین» و «دین» بود. در ذهنیت عرب آن زمان، معنای فرهنگ در دل همین مفاهیم نهفته بود؛ مفاهیمی که با نوع زیست، ساختار اجتماعی و فضای فکری جامعه انطباق داشتند. سنت صرفاً محدود به آداب و رسوم نبود، بلکه در اخلاق، باورها، رفتار و مناسبات اجتماعی متجلی می‌شد و به‌عنوان قاعده‌ای الزام‌آور تلقی می‌گردید؛ چنان‌که لبید بن ربیع، شاعر نامدار عرب، می‌گوید:

من معشرٍ سُنْتُ لَهُمْ أَبَاؤُهُمْ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ سُنَّةٌ وَ إِمَامُهَا^{۱۶۷}

بدین معنا، پیروی از سنت قبیله‌ای امری الزامی و تعیین‌کننده در مسیر فکری و رفتاری عرب بود. با ظهور اسلام، هرچند بخش قابل‌توجهی از مصادیق سنت عربی دگرگون شد، اما در سنت اسلامی - به‌ویژه سنت نبوی که شیوة زیست و سلوک پیامبر اسلام (ص) را در بر می‌گرفت - تبلور یافت و جایگاه حجیت

۱۶۷. شتتمری، اشعار الشعراء السبعة الجاهلیین، ۱۹۱/۲ (کروهی که پدران‌شان برای آنان راه و روشی وضع کردند و برای هر قومی قانون و پیشوایی وجود دارد).

پیدا کرد. اگرچه برداشت‌ها و اختلاف‌نظرهایی درخصوص مصادیق سنت نبوی میان جریان‌های فکری وجود داشت، اما سنت همچنان مهم‌ترین حامل بار معنایی فرهنگ در جامعه عرب باقی ماند.

از قرن سوم هجری، به‌ویژه با شکوفایی علم و دانش در دوره عباسی و تدوین آثار علمی، واژه «الثقافة» نیز دچار تحول معنایی شد. در آثار متفکرانی چون جاحظ، این واژه با معانی چون تیزهوشی، دانش و آموختن به‌کار رفت و تدریجاً از کاربرد نظامی فاصله گرفت و به مرور به مفهوم امروزی فرهنگ نزدیک شد. برداشت امروزی از معنای «الثقافة» توسط متفکران عرب در حدود صد و پنجاه سال با جدیت بیشتری دنبال شد و ابعاد معنایی آن را روشن ساختند. در این معنا، فرهنگ نه فقط بار معنوی جامعه را بر دوش می‌کشد، بلکه بستر پرورش اندیشه، آگاهی و دانش شد. کسانی مانند طه حسین فرهنگ پیشرو را عامل عزت، میهن‌دوستی، صداقت، آموزش، اعتمادبه‌نفس و سایر فضیلت‌های انسانی دانسته است که زمینه استقلال، آزادی و خودباوری را فراهم می‌کرد. چنین نگاهی، مفهوم «الثقافة» را با هویت ملی پیوند می‌داد و به زیست میهنی معنا می‌بخشید.

برخی دیگر از متفکران عرب کوشیدند مفهوم «الثقافة» را از سیاست و نظامی‌گری جدا سازند. در این دیدگاه، فرهنگ نه در ذیل سیاست نه در بستر نظامی تعریف می‌شد؛ بلکه مقوله‌ای مستقل و بنیادین در عرصه‌های فکر، علم، اخلاق و اجتماع تلقی شد. علی عبدالرازق، از جمله اندیشمندان عرب بود که به تفکیک فرهنگ و به‌خصوص دین از سیاست پرداخت.

در همین چارچوب، محمد عابد الجابری با بازتعریف مفهوم فرهنگ، بر ضرورت عقلانیت در آن تأکید کرد. او تلاش کرد رویکرد سنتی و محدود به فرهنگ کنار گذاشته شود و فرهنگی مبتنی بر عقلانیت، نقد و درک روشن از باورها را جایگزین آن سازد. در نتیجه، واژه «الثقافة» در دوران معاصر بدل به مفهومی کلیدی شد که همچون چتری گسترده، مفاهیمی متنوع از دانش، تفکر، اخلاق، هویت و آزادی را در بر گرفت.

بدین‌سان، واژه «الثقافة» از معنای اولیه خود که در بستر نظامی و قبیله‌ای شکل گرفته بود، به تدریج به مفهومی تحول‌یافته و پیچیده بدل شد که ابعاد فکری، اخلاقی، معرفتی و هویتی را دربر می‌گیرد. این تحول معنایی نه ناگهانی، بلکه فرآیندی تدریجی و مبتنی بر تغییرات گسترده اجتماعی، فکری و زبانی در جهان عرب بوده است. بررسی دقیق چگونگی این دگرگونی و عوامل مؤثر بر تطور معنایی الثقافة، نیازمند پژوهشی روشمند و میان‌رشته‌ای است که با تکیه بر تحلیل‌های زبان‌شناختی، متنی و تاریخی بتواند سیر معنایی «الثقافة» را از دوران پیشااسلامی تا عصر معاصر ترسیم کند و نسبت آن را با مفاهیمی چون سنت، دین، عقلانیت و هویت روشن سازد.

فهرست منابع

- ابن اثیر. النهاية فی غریب الحديث و الاثر. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی. الخصال. ترجمه یعقوب جعفری. قم: نسیم کوثر، ۱۳۶۲ ش.
- ابن حبیب بغدادی. المنمق فی اخبار قریش. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. تاریخ ابن خلدون. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
- ابن سعد، محمد. الطبقات الکبری. به تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
- ابن سید بطیوسی، عبدالله بن محمد. الإقتضاب فی شرح أدب الکتاب. به تصحیح محمد باسل عیون السود. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. الشعر و الشعراء. به تصحیح احمد محمد شاکر. قاهره: دارالحديث، ۱۴۲۳ ق.
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. عیون الأخبار. به تصحیح یوسف علی الطویل. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
- ابن مقفع، عبدالله. ادب الکبیر و ادب الصغیر. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. بی جا: انتشارات زمان، ۱۳۷۵.
- ابن منظور. لسان العرب. بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- ابن منقذ، اسامه. لباب الاداب. قاهره: مکتبه السنه، ۱۴۰۷.
- ابن هشام، عبدالملک. السیره النبویه. بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- ابن حمدون، محمد بن حسن بن محمد بن علی. التذکره الحمدونیه. به تصحیح احسان عباس و بکر عباس. بیروت: دارصادر، ۱۹۹۶ م.
- ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد. العقد الفرید. به تصحیح مفید محمد قمیحه. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود. کتاب النبات. به تصحیح برنهارد لوین. تهران: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، ۱۳۸۷ ش.
- ابوهلال عسکری، محمد بن عبدالله. جمهره الأمثال. به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش. بیروت: دارالفکر و دارالجلیل، ۱۴۲۰ ق.
- اصفهانى، على بن الحسين ابو الفرج. الاغانى. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
- اصفهانى، عمادالدین. خریده القصر و جریده العصر. به تصحیح محمد بهجه الاثری و جمیل سعد. بغداد: مطبوعات الجمع العلمی العراقی، ۱۳۷۵ ق.
- ایزوتسو، توشیهیکو. خدا و انسان در قرآن. ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸ ش.

- آقای، محمدرضا و نصراله نظری. «مبانی و ساختار نظام فرهنگی از منظر قرآن کریم». نشریه قرآن و علم، ش. ۱۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۲): ۷۹-۱۰۹. 20.1001.1.20086016.1392.7.12.4.0.109-79
- بستانی، فواد افرام. فرهنگ ابجدی. ترجمه رضا مهیار. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- بطاط، سید محسن. فاکه الضیوف. قم: نصاب، ۱۴۲۷ ق.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد. المحاسن و المساوی. به تصحیح عدنان علی. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
- تنوخی، محسن بن علی. الفرج بعد الشدة. به تصحیح عبدالشالجبی. بیروت: دارصادر، ۱۹۷۵ م.
- توحیدی، علی بن محمد بن عباس. اخلاق الوزیرین. بیروت: دارصادر، ۱۴۱۲ ق.
- جابری. محمد عابد. التراث و الحداءة: دراسات ... و مناقشات. بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه، ۱۹۹۱ م.
- جاحظ، عمرو بن بحر. الحیوان. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر. رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسی. به تصحیح علی ابوملحم. بیروت: دارالمکتبه و الهلال، ۲۰۰۲ م.
- جاماسب جی. متون پهلوی، خسرو قبادان و ریدکی. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، چاپخانه نیلوفر، ۱۳۷۱ ش.
- حسین، طه. مستقبل الثقافه فی مصر. قاهره: مطبعه المعارف و مکتبها مصر، ۱۹۳۸ م.
- خسروپور، سعید و عبدالله رادمرد. «تطور مفهوم فرهنگ در فرهنگ‌های فارسی و نقد فرهنگ‌نویسان از یکدیگر تا بهار عجم». دو فصلنامه تاریخ ادبیات، ش. ۱ (۱۴۰۲): ۱۶۵-۱۸۹. 10.48308/hlit.2023.231693.1220.189-165
- خواجوی، کاظم؛ غضنفری، علی و محمدرضا صلح‌جو. «مفهوم فرهنگ بر اساس قرآن و جایگاه آن در نظام اجتماعی». مجله معرفت، سال سی و دو، ش. اول (۱۴۰۲): ۲۱-۳۱.
- داوودی، احمد بن نصر. الأموال. به تصحیح محمد احمد سراج و علی جمعه محمد. قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۷ ق.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه. تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳ ش.
- دهقانی، حمید و مجید مختاریان پور. «مطالعه تطبیقی دو مفهوم فرهنگ و کالچر». مجله فرهنگ در دانشگاه اسلامی، ش. ۳ (۱۳۹۹): ۴۰۵-۴۲۰.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. محاضرات الأدبا و محاورات الشعراء و البلغا. بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
- زید بن رفاعه الهاشمی. الأمثال. به تصحیح علی ابراهیم کردی. دمشق: دارسعدالدین، ۱۴۲۳ ق.
- سوزنچی، حسین و محمد پورکیانی. «مفهوم فرهنگ در گفتمان‌های سیاست‌گذاری فرهنگی». فصلنامه دین و سیاست فرهنگی، ش. ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۹۹): ۷۵-۷۹.

سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر. المحاضرات و المحاورات. بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
شریف رضی، محمد بن حسین. دیوان الشریف الرضی. به تصحیح یوسف شکری فرحات. بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۵ ق.

شمشاطی، علی بن محمد بن مطهر عدوی. الأنوار و محاسن الأشعار. به تصحیح صالح مهدی عزاوی. بغداد: دارالحریه لطباعه، ۱۹۷۶ م.

شنترنی، علی بن یسار. الذخیره فی محاسن اهل الجزیره. به تصحیح احسان عباس. بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۰ م.

شنتمری، یوسف بن سلیمان بن عیسی. اشعار الشعراء الستة الجاهلیین. به تصحیح ابراهیم شمس الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.

صفدی، خلیل بن ابیک. نصره الثائر علی المثل السائر. به تحقیق محمد علی سلطانی. دمشق: مجمع اللغة العربیه، بی تا.

صفوی، کوروش. درآمدی بر معنی شناسی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۸۳ ش.

صفی پوری، عبدالحسین بن عبدالحکیم. منتهی الارب فی لغة العرب. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹ ش.

طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

طبری، محمد بن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ الطبری. به تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل. بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ ش.

طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین. تهران: نشر مرتضوی، ۱۹۷۸ م.

عبدالرازق، علی. الاسلام و اصول الحکم: بحث فی الخلافة و الحکومة فی الإسلام. قاهره: مطبعة مصر، ۱۹۲۵.

عسکری، محمد بن عبد الله. کتاب الصناعتين. بیروت: مکتبه عنصریه، ۱۴۱۹ ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. بی جا: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۲۴ ق.

فروهوشی، بهرام. کارنامه اردشیر بابکان. بی جا: بی نا، بی تا.

فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. قم: مؤسسه دارالهجره، بی تا.

قرشی، علی اکبر. قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.

قرشی، محمد بن ابی الخطاب. جمهرة اشعار العرب. به تصحیح علی فاعور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.

قیروانی، ابراهیم بن علی الحصری. زهر الآداب و ثمر الألباب. بیروت: دارالمکتبه العلمیه، ۱۴۱۹ ق.

مالک بن نبی. مشکلة الثقافة. بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.

مبرد، محمد بن یزید. الكامل فی اللغة و الأدب. به تصحیح تغارید بیضون و نعیم زرزور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.

مسعودی. علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. به تصحیح اسعد داغر. قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
مک دائل، دایان. مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان. ترجمه حسینعلی نوزری. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰ش.

میدانی نیسابوری، احمد بن محمد. مجمع الأمثال. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ش.
نویری، احمد بن عبد الوهاب. نهاية الأرب فی فنون الأدب. قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه، ۱۴۲۳ق.
یعقوبی، احمد بن ابی واضح. تاریخ یعقوبی. بیروت: دارصادر، بی تا.
یوسفیان، جواد. «نگاهی به مفهوم فرهنگ». مجله رشد آموزش علوم اجتماعی، ش. ۲ (۱۳۶۸): ۲۱-۲۵.

Velkley, Richard L. "The Tension in the Beautiful: On Culture and Civilization in Rousseau and German Philosophy". *Being after Rousseau: philosophy and culture in question*. Chicago: University of Chicago Press, 2002.

Anderson Gittens, William. *The Value of Culture*. Media Arts Specialists, Publisher, 2019.

Cliffordm, James. *The Predicament of Culture: Twentieth-Century Ethnography, Literature, and Art*. Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 1988.

Eagleton, Terry. *The Idea of Culture*. Oxford, Blackwell Publishing, 2000.

Lakoff, George and Mark Jahnson. *Metaphors we live by*. University of Chicago Press, 2003.

Sahlins, Marshall. *Culture and Practical Reason*. Publishing, the university of chicago perss, 1978.

Transliterated Bibliography

‘Abd al-Rāziq, ‘Alī. *al-Islām wa Uṣūl al-Ḥikam: Baḥth fi al-Khilāfa wa Ḥukūma fi al-Islām*. Cairo: Maṭa‘a Miṣr, 1925/1343.

Abū Ḥanīfa Dīnawarī, Aḥmad ibn Dāwūd. *Kitāb al-Nabāt*. Ed. Bernhard Lewin. Tehran: Mū‘assisah-yi Muṭālī‘āt Tārikh Pizishkī, 2008/1387.

Abū Hilāl ‘Askarī, Muḥammad ibn ‘Abd Allāh. *Jamhara al-Amthāl*. Ed. Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm wa ‘Abd al-Majīd Qaṭāmish. Beirut: Dār al-Fikr wa Dār al-Jil, 1999/1420.

Āqāyī, Muḥammad Rizā, Naṣr Allāh Naẓarī. "Mabānī va Sāktār Nizān Farhangī az Manẓar Qurān Karīm". *Nashryih Qurān va ‘Ilm*. No. 12 (Spring and Summer 2013/1392): 79-109.

‘Askarī, Muḥammad ibn ‘Abd Allāh. *Kitāb al-Ṣanā‘atayn*. Beirut: Maktaba ‘Unṣuriya, 1998 /1419.

Baṭāṭ, Sayyid Muḥsin. *Fākiha al-Zuyūf*. Qum: Naṣā’ih, 2006/1427.

- Bayhaqī, Ibrāhīm ibn Muḥammad. *al-Maḥāsin wa al-Masāwī*. Ed. ‘Adnān ‘Alī. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1999/1420.
- Bustānī, Fū‘ād Afrām. *Farhang Abjadī*. translated by Rizā Mahyār. Tehran: Intishārāt Islāmī, 1996/1375.
- Dāwūdī, Aḥmad ibn Naṣr. *al-Amwāl*. ed. Muḥammad Aḥmad Sirāj wa ‘Alī Jum‘a Muḥammad. Cairo: Dār al-Salām, 2006/1427.
- Dihkhudā, ‘Alī Akbar. *Lughat Nāmāh*. Tehran: Intishārāt-i Rawzanih, 1995/1373.
- Dihqānī, Ḥamid va Majīd Mukhtariyānpūr. “Muṭālī‘ah-yi Taṭbīqī dū Maḥmūm Farhang va Kālchir”. *Majallih-yi Farhang dar Dānishgāh Islāmī*, no. 3 (2020/1399): 405-420.
- Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kitāb al-‘Ayn*. S.I. Mū‘asisa Dār al-Hijrah, 2003/1424.
- Farrahvashī, Bahrām. *Kārnāmāh Ardishīr Bābakān*. S.I. s.n. s.d.
- Fayyūmī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Miṣbāḥ al-Munīr fi Gharīb al-Sharḥ al-Kabīr*. Qum: Mū‘asisa al-Hijrah. S.d.
- Ḥusayn, Ṭahā. *Mustaqbal al-Thaqāfa fi Miṣr*. Cairo: Maṭba‘a al-Ma‘ārif wa Maktabahā Miṣr. 1938/1356.
- Ibn Ḥamdūn, Muḥammad ibn Ḥasan ibn Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Tadhkira al-Ḥamdūniya*. ed. Iḥsān ‘Abbās wa Bakr ‘Abbās. Beirut: Dār Ṣādir, 1996/1416.
- Ibn Abdraḥmān Andalusī. Aḥmad ibn Muḥammad. *al-‘Iqd al-Farīd*. ed. Mufīd Muḥammad Qumayḥa. Beirut: Dār al-Kutub-i al-‘Ilmiyya, 1984/1404.
- Ibn Athīr. *al-Nihāya fi Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar*. Qum: Mū‘assisah-yi Maṭbū‘ātī Ismā‘īliyyān, s.d.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Khiṣāl*. translated by Ya‘qūb Ja‘farī. Qum: Nasīm Kūṣar, 1984/1362.
- Ibn Ḥabīb Baghdādī. *al-Munamaq fi Akhbār Quraish*. Beirut: ‘Ālim al-Kutub, 1985/1405.
- Ibn Hishām, ‘Abd al-Malik. *al-Sira al-Nabawiya*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa, s.d.
- Ibn Khaldūn, ‘Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. *Tārīkh Ibn Khaldūn*. Beirut: Dār al-Fikr, 1988/1408.
- Ibn Manẓūr. *Lisān al-‘Arab*. Beirut: Dār al-Kutub-i al-‘Ilmiyya, s.d.
- Ibn Munqidh. Usāmah. *Lubāb al-Ādāb*. Cairo: Maktaba al-Suna, 1987/1407.
- Ibn Muqaffā’. ‘Abd Allāh. *Adab al-Kabīr wa Adab al-Ṣaghīr*. translated by Muḥammad Vahīd Gulpāyigānī. S.I. Intishārāt Zamān, 1996/1375.
- Ibn Qutayba Dīnawarī. ‘Abd Allāh ibn Muslim. *al-Shi‘r wa al-Shu‘arā’*. Ed. Aḥmad Muḥammad Shākīr. Cairo: Dār al-Ḥadīṣ, 2003/1423.

- Ibn Qutayba Dīnawarī. ‘Abd Allāh ibn Muslim. *‘Uyūn al-Akhhbār*. ed. Yūsuf ‘Alī al-Ṭawīl. Beirut: Dār al-Kutub-i al-‘Ilmiyya, 1997/1418.
- Ibn Sa’d, Muḥammad. *Ṭabaqāt al-Kubrā*. Researched by Muḥammad ‘Abd al-Qādir ‘Aṭā. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1990/1410.
- Ibn Sayyid Baṭlayūsī. ‘Abd Allāh ibn Muḥammad. *al-Iqtidāb fī Sharḥ Adab al-Kuttāb*. Ed. Muḥammad Bāsīl ‘Uyūn al-Sūd. Beirut: Dār al-Kutub-i al-‘Ilmiyya, 1999/1420.
- Iṣfahānī, ‘Imād al-Dīn. *Kharīda al-Qaṣr wa Jarīda al-‘Asr*. ed. Muḥammad Bihja al-Atharī wa Jamīl Sa’d. Baghdād: Maṭbū‘āt al-Majma‘ al-‘Ilmī al-‘Irāqī, 1955/1375.
- Iṣfahānī, ‘Alī ibn Ḥusayn Abū al-Faraj. *al-Aghānī*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Ṭurāth al-‘Arabī, 1995/1415.
- Izutsu, Toshihiko. *Khudā va Insān dar Qurān*. translated by Aḥmad Ārām. Tehran: Shirdat Sahāmī Intishār, 2009/1388.
- Jābirī, Muḥammad ‘Ābid. *Al-Turāth wa al-Ḥadātha: Dirāsāt... wa Munāqishāt*. Beirut: Markaz Dirāsāt al-Waḥda al-‘Arabīyya, 1991/1412.
- Jāhiz, ‘Amr ibn Baḥr. *al-Ḥayawān*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 2003/1424.
- Jāhiz, ‘Amr ibn Baḥr. *Rasā’il al-Jāhiz, al-Rasā’il al-Siyāsīya*. Ed. ‘Alī Abū Muḥim. Beirut: Dār al-Maktaba wa al-Hilāl, 2002/1380.
- Jamasp Ji. *Mutūn Pahlavī, Khusrū Qubādān va Rīdakī*. Tehran: Kitābkhānah-yi Millī Jumhūrī Islāmī, Chāpkhānah-yi Nilūfar, 1993/1371.
- Khājavi, Kāzim; ‘Alī Ghāẓanfarī va Muḥammad Rizā Ṣulḥjū. “Maḥūm Farhang bar Asās Qurān va Jāyghān dar Nizām Ijtimā’ī”. *Majallih-yi Ma’rifāt*, yr. 32, no. 1 (2023/1402): 21-31.
- Khusrūpūr, Sa’īd va ‘Abd Allāh Rādmard. “Taṭavūr Maḥūm Farhang dar Farhang-hā-yi Fārsī va Naqd Farhangnivīsān az Yikdīgar tā Bahār ‘Ajam”. *Dū Faṣḥnāmih-yi Tārīkh-i Adabiyāt*, no. 1 (2023/1402): 165-189.
- Mac Donell, Diane. *Muqaddamah-i bar Nazariyih-hā-yi Guftimān*. translated by Ḥusayn ‘Alī Nūzārī. Tehran: Intishārāt-i Farhang Guftimān, 2002/1380.
- Mas’ūdī, ‘Alī ibn Ḥusayn. *Murūj al-Dhahab wa Ma’ādin al-Jawhar*. Ed. As’ad Dāghir, Qum: Dār al-Hijrah, 1989/1409.
- Miydānī Naysābūrī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma‘ al-Amthāl*. Mashhad: Mu’āvinat Farhang Astān-i Quds-i Razavī, 1987/1366.

Mubarrid, Muḥammad ibn Yazīd. *al-Kāmil fī al-Lughā wa al-Adab*. ed. Taghārīd Bay zūn wa Na'im Zarzūr. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya, 1986/1407.

Nabī, Mālik. *Mushkila al-Thiqāfa*. Beirut: Dār al-Fikr, 1999/1420.

Nuwayrī, Aḥmad ibn ʿAbd al-Wahhāb. *Nahāya al-Arab fī Funūn al-Adab*. Cairo: Dār al-Kutub wa al-Wathāʾiq al-Qawmiyya, 2003/1423.

Qayrawānī, Ibrāhīm ibn ʿAlī al-Ḥuṣārī. *Zahr al-Ādāb wa Thamar al-Albāb*. Beirut: Dār al-Maktaba al-ʿIlmiyya, 1998 /1419.

Qurashī, ʿAlī Akbar. *Qāmūs Qurān*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1993/1371.

Qurashī, Muḥammad ibn Abī al-Khatāb. *Jamhara Ashʿār al-ʿArab*. Ed. ʿAlī Fāʾūr. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya, 2004 /1424.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Mufradāt Allāz al-Qurān*. Beirut: Dār al-Qalam. 1992/1412.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Muḥāḍirāt al-Udabāʾ wa Muḥāwirāt al-Shuʿarāʾ wa al-Bulaghā*. Beirut: Dār al-Arqam ibn Abī al-Arqam, 1999/1420.

Ṣafadī, Khalīl ibn Aybak. *Naṣra al-Thāʾir ʿālā al-Mathal al-Sāʾir*. Researched by Muḥammad ʿAlī Sultānī. Dimashq: Majmaʿ al-Lughā al-ʿArabiyya, s.d.

Ṣafavī, Kūrūsh. *Dar Āmadī bar Maʾnīshināsī*. Tehran: Pazhūhishgāh Farhang va Hunar Islāmī, 2004/1383.

Ṣafīpūrī, ʿAbd al-Raḥīm ibn ʿAbd al-Karīm. *Muntahā al-Arab fī Lughā al-ʿArab*. Tehran: Intishārāt-i University of Tehran. 2011/1389.

Shantamarī, Yūsuf ibn Sulaymān ibn ʿIsā. *Ashʿār al-Shuʿarāʾ al-Sitta al-Jāhiliyyīn*. Ed. Ibrāhīm Shams al-Dīn. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya, 2001/1422.

Shantarīnī, ʿAlī ibn Basstām. *al-Dhakhira fī Maḥāsīn Ahl al-Jazīra*. Ed. Iḥsān ʿAbbās. Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī, 2000/1379.

Sharīf al-Raḍī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Diwān al-Sharīf al-Raḍī*. ed. Yūsuf Shukrī Faraḥāt. Beirut: Dār al-Jīl, 1995/1415.

Shimshāṭī, ʿAlī ibn Muḥammad ibn Muṭahhar ʿAdawī. *al-Anwār wa Maḥāsīn al-Ashʿār*. Ed. Ṣāliḥ Maḥdī ʿAzāwī. Baghdād: Dār al-Ḥurīya li-Ṭabāʿa, 1976/1355.

Suyūṭī, Jalāl al-Dīn ʿAbd al-Raḥmān ibn Abī Bakr. *al-Maḥāzarāt wa al-Maḥāwarāt*. Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī, 2003/1424.

- Sūzanchī, Ḥusayn; Muḥammad Pūrkiyānī. "Maḥūm Farhang dar Guftimān-hā-yi Siyāsatgūzārī Farhangī". *Faṣlnāmih-yi Dīn va Siyāsat Farhangī*, no. 14 (Spring and Summer 2020/1399): 75-79.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Jāmi' al-Bayān fi Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār al-Ma'rifa. 1992/1412.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Tārīkh al-Ṭabarī*. researched by Muḥammad Ibrāhīm Abū al-Faḍl. Beirut: Dār Tūrāth, 2008/1387.
- Ṭabarsī, Faḍl ibn Ḥasan. *Majm' al-Bayān fi Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū, 1993/1372.
- Tanūkhī, Muḥsin ibn 'Alī. *al-Faraj Ba'd al-Shidda*. Ed. 'Abd al-Shālījī. Beirut: Dār al-Ṣādir, 1975/ 1353.
- Tawhīdī, 'Alī ibn Muḥammad ibn 'Abbās. *Akhḫlāq al-Wazīrīn*. Beirut: Dār al-Ṣādir, 1992/1412.
- Ṭurayhī, Fakhr al-Dīn. *Majma' al-Baḥrayn*. Tehran: Nashr Murtaẓavī. 1978/1357.
- Ya'qūbī, Aḥmad ibn abī Wāḍḥ. *Tārīkh al-Ya'qūbī*. Beirut: Dār Ṣādir, s.d.
- Yūsufiyyān, Javād. "Nigāhī bi Maḥūm Farhang". *Majallih-yi Rushd Āmūzish 'Ulum-i Ijtimā'i*, no. 2 (1989/1368): 21-25.
- Zayd ibn Rifā'a al-Ḥasimī. *al-Amthāl*. ed. 'Alī Ibrāhīm Kurdī. Dimashq: Dār Sa'd al-Dīn, 2003/1423.